

نشانه‌شناسی جنبه‌های عرفانی شخصیت کیخسرو بر اساس ریشه نام او

رضا شجری*

طاهره خواجه‌گیری**

◀ چکیده

بررسی جنبه‌های مختلف شخصیت کیخسرو در *شاهنامه*، همواره یکی از موضوعات مورد نظر پژوهشگران بوده است. در این مقاله بر اساس رهیافت نشانه‌شناسی و با تمرکز بر ریشه‌شناسی نام کیخسرو، به بررسی نشانه‌های موجود در *شاهنامه* در ارتباط با این پادشاه کیانی پرداخته شده است. نظام‌های نشانه‌ای رنگ‌ها، اعداد، گفتار و کردار، شخصیت‌های مرتبط و... بررسی شده‌اند تا چرایی ارتباطشان با کیخسرو و کمکی که به پیشبرد وجوه عارفانگی او می‌کنند، مشخص شود. تبیین جایگاه نام و مسما بودن نام در اساطیر، نمایاندن اهمیت ریشه نام‌ها در فرهنگ ملل کهن، بررسی نشانه‌شناختی عناصری اساطیری چون خورشید، آب، برف، چشمه و رفتارهایی چون ترک تخت شاهی از سوی کیخسرو، یافتن نشانه‌های عرفانی رفتار و کردار کیخسرو و نظام نشانه‌ای رفتار عارفانه او در هنگام رجعت به جهان جاویدان و... از دیگر نکاتی است که در این پژوهش بدان پرداخته شده است.

بنیان نهادن آتشکده را به عنوان یک نماد و مکان مذهبی، جنگیدن با بزرگ‌ترین شر موجود در جهان یعنی افراسیاب، تجهیز بودن به ابزارهایی چون جام جهان‌بین و برخورداری از قدرت نیروهای امدادی مافوق بشری و پشت پا زدن به تخت شاهی، داشتن حالاتی از مراقبه و... همگی نشانه‌هایی از رفتارهای عرفانی کیخسرو هستند که در این مقاله بر اساس رهیافت نشانه‌شناسانه مورد مذاقه قرار گرفته‌اند. آنچه به دست آمده، نشان می‌دهد که این اعمال عرفانی، زیرساخت‌های اسطوره‌ای دارند و با معنا و ریشه نام کیخسرو ارتباط مستقیم دارند.

◀ **کلیدواژه‌ها:** نام در اساطیر، کیخسرو، ریشه‌شناسی نام، نشانه‌شناسی، نشانه‌شناسی عرفانی.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان، نویسنده مسئول / rshajari@yahoo.co.uk

** دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان / tkhajehgiri@gmail.com

۱. مقدمه

کیخسرو از جمله شخصیت‌های حماسی عرفانی شاهنامه است که در عین دارا بودن مقام شاهی، کنشی عارفانه دارد و پس از شکست دادن بزرگ‌ترین دشمن دیرینه ایران یعنی افراسیاب، با همراهی پنج تن از بزرگ‌ترین پهلوانان ایران به کوه می‌رود و بعد از شست‌وشو در چشمه آب، هم‌زمان با طلوع خورشید، ناپدید می‌شود. کیخسرو پادشاهی را رها کرده و از ترس گناهکار شدن همچون جمشید یا انجام اعمالی از آن دست که کیکاووس انجام می‌داد، با اراده شخصی، دنیا و متعلقاتش را ترک گفته و با کمک نیروهای فراسویی به عمر جاودانه می‌رسد. «حماسه، زیربنای اساطیری دارد. در اساطیر کهن بارها شاهد تلاش آدمی برای گشودن راز مرگ و زندگی هستیم اما به قول استاد طوس در مقدمه رستم و سهراب:

از این راز، جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر تو را راه نیست

همه تا در آرز رفتن فراز به کس بر نشد این در راز باز

یک جلوه عرفان، در ادبیات فارسی دقیقاً شکل حماسه دارد: قهرمان حماسه عرفانی، پهلوانی است که در آرزوی جاودانگی است. پس قدم به راهی پر خون می‌نهد تا با پیوستن به خدای جاودانه، خود را از طریق فناء فی‌الله جاودانه سازد. دشمن او دیو یا اژدهایی است به نام نفس که مسلح به تعلقات دنیوی است، میان آنان جنگی درازآهنگ و تن‌به‌تن درمی‌گیرد» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۰۰ و ۱۱۹).

در شاهنامه، کیخسرو دشمنی (شر) چون افراسیاب را شکست می‌دهد و بر دیو نفس که همان جاه و قدرت دنیوی است، غلبه می‌کند. نشانه‌های فراوانی در شاهنامه موجود است که از وجوه عرفانی شخصیت کیخسرو خبر می‌دهند؛ کیخسرو که نسبش به کیکاووس و افراسیاب می‌رسد، به‌عنوان انسانی معناجو با کنشی عارفانه از محدودیت‌ها، راهی برای فرارفتن از خود و جهان فانی می‌سازد و از تنگناهای این جهانی عبور می‌کند. هرچند با توجه به جنبه‌های وراثتی و محیطی «همه چیز برای بروز جنبه‌های منفی در وجود کیخسرو فراهم است؛ اما او پهلوان آزادی انتخاب

نیکنمایی در شرایط سخت است. با در نظر گرفتن محدودیت‌های میراث و محیط، آنچه او شده است، کاری است که او خود کرده و تصمیمی است که خود گرفته است» (رضایی خسروی و پرنیان، ۱۳۹۷: ۱۱).

کیخسرو همچنین پند و اندرزهای بی‌شماری نسبت به دستگیری از زنان و کودکان بی‌بضاعت، آباد کردن ویرانی‌ها و مدارا با همه انسان‌ها حتی دشمنان دارد. از دیگر مباحث مهم در ارتباط با کیخسرو این است که در نهایت، مناطق مختلف تحت فرمانروایی‌اش را بین پهلوانان مختلف، تقسیم می‌کند تا بدین وسیله بر مال‌دوستی و دنیاطلبی به‌طور کامل غلبه کرده باشد.

به‌لحاظ تاریخچه پژوهشی، بسیاری از حکما و عارفان ایرانی که به ثبت و ضبط نظریات عرفانی پرداخته‌اند، از کیخسرو به‌عنوان کسی که دارای شخصیتی عرفانی است، نام برده‌اند؛ مثلاً به‌زعم سهروردی از اسطوره و حماسه می‌توان خوانشی عرفانی ارائه کرد که با جهان متافیزیک که فراتاریخی و فرازمانی هستند، ارتباط محکمی دارند. همین مسائل در نهایت به رمزهایی تبدیل می‌شوند که بر تجارب روحانی دلالت می‌کنند. «در متون پهلوی و روایات مورخان اسلامی ایرانی، آنچه درباره سیروسلوک کیخسرو و عروج وی آمده، در نظرگاه سهروردی استحالاتی زیبا یافته و مراحل گذر یک دست‌مایه اسطوره حماسی و تبدیل آن به یک اسطوره عرفانی، به‌ویژه در حکمت اشراق بسیار پرمعنی است» (رضی، ۱۳۸۰: ۴۲۶؛ نک: همدانی، ۱۳۸۸: ۱۵۷). در حقیقت، در اندیشه‌های فلسفی و عرفانی سهروردی، کیخسرو نموداری از جان عارف وارسته است «که طریق تجرید پیش می‌گیرد و خود را از بند ظلمات رها می‌سازد یا سالکی است که مقامات تبطل تا فنا را طی می‌کند و به اوج قله وصال می‌رسد و به عالم نور می‌پیوندد و از رجال الغیب می‌شود» (موحد، ۱۳۸۴: ۱۸۶).

همچنین می‌توان گفت که رسیدن به ازلیت، در ادبیات فارسی به‌خوبی خود را نشان می‌دهد. سالک برای رسیدن به حق، مسیر دشواری را می‌پیماید تا از هرگونه حجابی پاک شود. وی که ملک بود و در فردوس برین جای داشت، آرزوی رسیدن به

مقام ازلی خود را دارد و به قول مولانا «هرکه عاشق تر بود بر بانگ آب/ او کلوخ زفت تر کند از حجاب» (مولوی، ۱۳۸۳: ۲۳۷) و به سخن حافظ، «حجاب چهره جان می شود غبار تنم/ خوشا دمی که ازین چهره پرده برفکنم» (۱۳۹۰: ۲۲۹) یا «تو خود حجاب خودی، حافظ از میان برخیز» (همان: ۱۷۹)، باید تمام حجاب‌ها را بزدايد تا به حقیقت برسد. موارد یادشده نشان می‌دهد که کیخسرو نه تنها شاهی بزرگ است بلکه جنبه‌های عرفانی شخصیتش نیز برجسته است. مرگش نیز مسئله‌ای پیچیده در قالب عرفان، حماسه و اسطوره است. کیخسرو از جاودانان است؛ هم در *اوستا* و هم در *شاهنامه*.

او جهان را ترک می‌کند و می‌خواهد به گرودمان یا بهشت جاودان برسد. این عمل کیخسرو همسان سیروسلوک سالک است که پس از جنگ با دیو نفس و کشتن آن، به وصال جاودان خداوند نائل می‌شود. «میرچا الیاده در کتاب *اسطوره و واقعیت* عنوان می‌کند که یکی از فراگیرترین بن‌مایه‌ها در اساطیر، جاودانگی است که بازگشت به اصل خلقت یا زهدان نمادین حیات تلقی می‌شود و این جز از طریق کشمکش با نفس امکان‌پذیر نیست» (قبادی و خسروی شکیب، ۱۳۸۶: ۲۲۷). او با پنج تن از پهلوانان به سفر بی‌بازگشت رهسپار می‌شود. هم‌زمان با طلوع خورشید ناپدید می‌شود و پنج تن دیگر در برف مدفون می‌شوند و می‌میرند. اما کیخسرو نمی‌میرد؛ او به‌عنوان یک شاه خورشیدی به نور آفتاب می‌پیوندد و جاودان می‌شود.

پژوهش حاضر قصد دارد جنبه‌های عرفانی شخصیت کیخسرو را در *شاهنامه* بر پایه ریشه‌شناسی نام این پادشاه و با استفاده از رهیافت نشانه‌شناسی بررسی کرده و در نهایت به نشانه‌شناسی عرفانی شخصیت این پادشاه و ارتباط نامش با اعمالش و عرفان منتسب به او بپردازد. ضمن اینکه کیخسرو با وجوه عارفانه‌ای که دارد، به‌نوعی نقطه تلاقی زبان و آداب عرفان و حماسه است.

همچنین در این پژوهش، به همسانی‌های نام و شخصیت این پادشاه با افراد تاریخی همچون کوروش و پیوند ریشه نام کیخسرو با کوروش و اعمال و رفتار او نیز

اشاره می‌شود. جنبه دیگر این پژوهش به تحلیل همسانی‌های مسئله جاودانگی در اساطیر ایرانی و در متون عرفانی در ارتباط با نام کیخسرو و جایگاهش در شاهنامه با ذکر شواهد مثال می‌پردازد؛ ضمن اینکه زبان اسطوره نیز همچون زبان عرفان، نمادین است. بنابراین این نمادها در داستان کیخسرو باید واکاوی شوند. تاکنون پژوهش‌های زیادی در مورد وجوه عارفانه شخصیت کیخسرو انجام شده است. اما جنبه نوآوری این مقاله، بررسی ریشه‌شناختی نام کیخسرو و ارتباط آن با اعمال و رفتار عارفانه این پادشاه اساطیری بر اساس نظریات نشانه‌شناسی در ساختار نظام‌های نشانه‌ای است.

۱-۱. پیشینه تحقیق

در باره شخصیت کیخسرو در شاهنامه، تاکنون پژوهش‌های متفاوتی انجام شده است و از زوایای گوناگونی به این پادشاه-عارف نگریسته شده که برخی از این نگرش‌ها در اینجا به اختصار معرفی می‌شود.

شهاب‌الدین سهروردی معتقد است که کیخسرو چون در حد توانایی خود حق را ستایش و پرستش کرده، از فیض کیان خُره (فرّ کیانی) به بزرگی و قدرت رسیده و بر دشمن خود افراسیاب پیروز شده است. در متون دینی زرتشتی و در شاهنامه نیز منشأ جلال و شکوه و قدرتمندی و پیروزی کیخسرو بهره‌مندی از فرّ کیانی دانسته شده است. سهروردی چنین پادشاهی را از جمله حزب خدا می‌داند که به فرموده حق پیروز و رستگار است. از نظر او، کیخسرو حتی یکی از انتقال‌دهندگان حکمت الهی است (سهروردی، ۱۳۹۷: ۱۹-۲۰).

مصطفی گرجی و حسین محمدی مبارز در مقاله «بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین» (۱۳۹۳) سعی کرده‌اند که با توصیف احوال هریک و تفسیر همانندی‌های آنان از نظر نام‌شناسی و جای نام‌شناسی به وجوه اشتراک و همانندی‌های آن‌ها بپردازند.

داوود غلامزاده (۱۳۸۹) در مقاله «بازنمایی اسطوره صعود در شاهنامه فردوسی» عروج کیخسرو را مورد مذاقه قرار داده و به این نتیجه رسیده است که صعود در

اساطیر ایرانی همیشه از طریق کوه بوده است؛ همان طور که کیخسرو نیز در البرز عروج می کند.

فریبا و نسرین رضایی خسروی و موسی پرنیان (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل شخصیت از خود فرارونده کیخسرو بر اساس نظریه ویکتور فرانکل» کوشیده اند که شخصیت کیخسرو را به عنوان فردی از خود فرارونده بر مبنای اصل معناگرایی ویکتور فرانکل بررسی کنند و از رهگذر این کنکاش دریافته اند که کیخسرو به عنوان شخصیتی از خود فرارونده، چهارچوب کمال شخصیتی خود را بر پایه معناجویی بنیان نهاده است.

افسانه خاتون آبادی (۱۳۹۰) در مقاله «کیخسرو در آیین ادبیات شرق و غرب» ضمن نشان دادن تیپ شخصیتی کیخسرو به عنوان یک شاه آرمانی در باورهای عامیانه و در اسطوره ها و ادبیات کشورمان، بر مبنای مطالعات اسنادی، در گام نخست در پی یافتن نمونه های این تیپ شخصیتی در ادبیات و فرهنگ دیگر اقوام به این نتیجه می رسد که در ریگ ودا، مهابهاراتا و افسانه های پهلوانی و دینی چین باستان نمونه هایی مشابه با کیخسرو یافت می شود.

سجاد آیدنلو (۱۳۸۸) نیز در مقاله «سیاوش، مسیح علیه السلام و کیخسرو (مقایسه ای تطبیقی)»، شخصیت کیخسرو را با حضرت مسیح مقایسه کرده است.

فرزاد قائمی (۱۳۸۹) در مقاله «تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه بر اساس روش نقد اسطوره ای»، به بررسی داستان کیخسرو از منظر نقد کهن الگویی پرداخته و به یکی از جنبه های آن که میل به جاودانگی است، نیز اشاره کرده است.

فاطمه مدرسی (۱۳۸۲) نیز در مقاله «کیخسرو فرهمند به روایت فردوسی و سهرودی»، به مسئله فرهمندی کیخسرو از نظر فردوسی و شیخ اشراق پرداخته است و با بررسی فضایل او، کیخسرو را به عنوان یک سالک جهان بین معرفی می کند.

۲. بحث نظری

رهیافت علمی این پژوهش، نشانه شناسی است؛ نشانه شناسی، دانشی است که به بررسی نشانه های قراردادی در دل یک متن می پردازد. این تعریف نشانه شناسی را

بررسی نسبت نشانه‌ها با یک ساختار و یک زبان زیرین منحصر می‌کند. البته این نسبت به تولید معنا می‌انجامد. هرچند نشانه‌شناسی ساختگرا بر این باور شکل گرفت که از متن نمی‌توان خارج شد، امروزه رویکرد دیگری نیز وجود دارد: «امروزه یکی از مهم‌ترین رویکردهای نشانه‌شناسی، نشانه‌شناسی فرهنگی است که رابطه نشانه‌ها را در بستر فرهنگی و فرهنگ را به عنوان متن تحلیل می‌کند» (نجومیان، ۱۳۹۴: ۱۲). این دیدگاه جدید در نشانه‌شناسی کمک می‌کند که بررسی متونی همچون شاهنامه، منحصر به ساختارهای خشک زبانی نباشد بلکه با ادغام نشانه‌شناسی زبانی و فرهنگی، ساختار حماسی، ملی، فرهنگی و آیین‌ها و باورهای موجود در چنین متونی را بررسی و معنای پنهان‌شان را بیرون کشید. به همین دلیل برای پی بردن به ماهیت نشانگی واژه‌ها یا عبارت و اصطلاحات و رفتار و اعمال، باید با سنن ادبی، سنن حماسی، زیرساخت‌های اسطوره‌ای، آیین‌های ملی و فرهنگی، اعتقادات و... آشنا باشیم.

همچنین باید اشاره شود که رویکرد نشانه‌شناسانه در هر حال، به مفاهیمی چون نشانه، نشانه زبانی، ارزش نشانه، روابط همنشینی، روابط جانشینی، معنای ضمنی، معنای صریح، سطوح دلالت، زبان و گفتار، نقش نشانه‌ای، استعاره و مجاز، اسطوره‌ها و آیین‌ها می‌پردازد. فردینان دوسوسور از نظریه‌پردازان رهیافت نشانه‌شناسی تأکید دارد که معنا از تمایز میان دال‌ها ناشی می‌شود؛ این تمایزها خود بر دو گونه‌اند: همنشینی یعنی چگونگی قرار گرفتن عناصر در کنار هم و جانشینی یعنی چگونگی جایگزین شدن این عناصر به جای هم. متن سرانجام بر اساس روابط همنشینی بین نشانه‌های آن عینیت می‌یابد و بستری برای تبادل معنا در چهارچوب کنش‌های متقابل اجتماعی می‌شود. همچنین پیر گیرو فرانسوی در بحث از نشانه، به متن و رمزگانی که نشانه در آن تولید شده است، اهمیت بسیار می‌دهد. رمزگان نهادی است که معنا را تولید و تکثیر می‌کند. کاربران نشانه، نشانه را در دل رمزگان به وجود آورنده آن می‌فهمند؛ هرچند ممکن است به وجود رمزگان آگاهی نداشته باشند. «می‌توان گفت که رمزها توافق در قراردادهای هستند» (احمدی، ۱۳۷۱: ۲۶).

به بیان دیگر، معنی در متن از درون ساختار متن شکل می‌گیرد و در خود متن، نسبت میان نشانه‌هاست که معنی یا نظام دلالتی را شکل می‌دهد. نشانه‌ها انواع مختلفی دارند اما با قدری آسان‌گیری می‌توان گفت که آنچه برای همه گونه‌های نشانه معنا فراهم می‌کند، رابطه آن با نشانه‌های دیگر است. «از دید نشانه‌شناسان، چیزها در عالم دارای معنای ماهوی و ذاتی نیستند بلکه این رابطه و نسبت میان چیزهاست که از آن‌ها معنی می‌سازد. مثلاً ممکن است رنگی در یک زمینه فرهنگی و اجتماعی به امری دلالت داشته باشد و در زمینه‌ای دیگر، معنا یا دلالتی دیگر داشته باشد. در این تعریف، منظورمان از دلالت، فرایند معناسازی است» (نجومیان، ۱۳۹۴: ۱۷).

۳. نظام‌های نشانه‌ای مرتبط با کیخسرو

علم نشانه‌شناسی یکی از راهکارهای مؤثر در پی بردن به نشانه‌های موجود در هر متن ادبی است. اما نحوه بررسی این نشانه‌ها چگونه باید باشد؟ آیا می‌توان این نشانه‌ها را به صورت منفرد و بی‌توجه به بافتی که در آن قرار دارند، بررسی کرد؟ آیا می‌توان نشانه‌ها را بدون توجه به واحدهای همنشین مورد پژوهش قرار داد؟ اگر چنین است، از کجا و با توجه به چه عواملی نشانه بودنشان را اثبات کنیم؟ درحالی که «هر نشانه در درون متن و فقط در درون متن به مثابه نشانه، تولید یا دریافت می‌شود و امکان نشانه شدن را پیدا می‌کند» (سجودی، ۱۳۸۷: ۲۱۵). کیخسرو را می‌توان در میان نظام نشانه‌ای متشکل از ریشه نام، گفت‌وگوها، حیوانات، ابزارهای جنگی، رنگ‌ها، اعداد، سلوک و اعمال و رفتار، جاودانگی و هرآنچه به او مرتبط است، به مثابه متنی که از نظام‌های مختلفی تشکیل شده است، بررسی کرد. به عبارت دیگر، چندین نظام در کنار یکدیگر منجر به شکل‌گیری معنای عارفانگی کیخسرو می‌شوند. این نظام‌های نشانه‌ای را می‌توان تحت عناوین زیر دسته‌بندی کرد:

نظام‌های نشانه‌ای عناصر مرتبط با کیخسرو

– نظام نشانه‌ای اشخاص: سیاوش، بیژن، افراسیاب

– نظام نشانه‌ای اجرام سماوی: خورشید

- نظام نشانه‌ای ابزارها: مهره، جام جهان‌بین
- نظام نشانه‌ای رنگ‌ها: سبز و سپید
- نظام نشانه‌ای اعداد: پنج و هفت
- نظام نشانه‌ای گفت‌وگوها، اوراد و ادعیه‌ها، نیایش‌ها
- نظام نشانه‌ای رفتار و کردار: شفاعت‌بخشی، اعمال خارق‌العاده و فراسویی، نیایش‌ها، یزدان‌پرستی و یزدان‌گرایی، خلوت‌نشینی، ترک دنیا، فرورفتن در چشمه و ناپدید شدن در نور آفتاب.

۴. اهمیت نام و جایگاه نام در شاهنامه

نام مسمّات: نام در اساطیر از اهمیت زیادی برخوردار است؛ تا جایی که «کسی که بتواند نام درست یک شخص را بر زبان جاری سازد، قادر است به‌عنوان سرور و صاحب، او را به اطاعت وادارد» (والری، ۱۳۸۳: ۱۰۹-۱۱۰). با توجه به چنین گزاره‌هایی می‌توان متوجه شد که چرا شاهان یا بسیاری از افراد دیگر یک اسم پنهانی داشتند و پهلوانان در جنگ نام خود را نمی‌گفتند یا خداوند یک نام اعظم دارد که هیچ کس قادر به بیانش نیست. «دیگر از اعتقادات جادویی اقوام کهن که در اساطیر و حماسه‌های کهن متجلی شده است این بود که اسم معرف کامل مسمّی است (عین ذات است) و اگر کسی اسم کسی را بداند به معنی این است که او را به‌درستی می‌شناسد. از اینجاست که به زبان رمز گفته شده است که خداوند هزار و یک اسم دارد و یکی از آن‌ها که اسم اعظم باشد، دست‌یافتنی نیست؛ یعنی هیچ‌گاه خداوند را چنان‌که باید و شاید، نمی‌توان شناخت» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۹۶).

همچنین در ارتباط با نام، شمیسا در کتاب *شاه‌نامه‌ها* آورده است: «توجه به معنای اسم‌های کهن به‌خوبی نشان می‌دهد که در این القاب، مقاصد مختلف از قبیل جادو، تلقین و حفظ خاطره ملحوظ شده است. تهمورث (تخمه اروپه) یعنی گرگ یا روباه سترگ. گشتاسپ دارای اسب گشن است و یادآور آن داستان شیعه کشیدن اسب داریوش در رسیدن به شاهی است. برخی از نام‌های کهن چون منوچهر یا فریدون،

مفاهیم اساطیری دارند. برخی از اسم‌ها که با اسب مربوط‌اند چون گرشاسپ، ارجاسب، هم یادآور یک اعتقاد توتمی هستند و هم مربوط به دوره‌ای که آریاییان با اسب به فلات ایران آمدند. اسم‌های مذهبی هم کم نیست؛ در دوره پارتیان، اردوان از ریشه آرته به معنی مقدس است. مهرداد مربوط به ایزدمهر است. در اواسط دوره هخامنشیان اسم اردشیر را می‌بینیم که در دوره ساسانیان هم مرسوم است، این اسم هم از آرته به معنی مقدس است» (شمیسا، ۱۳۹۷: ۲۷).

۱-۴. ریشه‌شناسی نام کیخسرو

بعضی از اسطوره‌شناسان و تاریخ‌نویسان، ریشه مشترکی برای نام کیخسرو و کوروش قائل هستند و ریشه نام این دو را به کور، خور و خورشید رسانده‌اند و گاه این دو شخصیت را یکی دانسته‌اند؛ قدیمی‌ترین سند در مورد یکسانی کوروش و کیخسرو، گفته ابوریحان بیرونی در *آثار الباقیه* است که می‌نویسد: «کوروش و هو کیخسرو» (بیرونی، ۱۳۸۰: ۱۲۶). علاوه بر جنبه‌های تاریخی، یکی از مفاهیمی که بین کیخسرو و کوروش منطبق است، شهرت آن‌ها به پیامبری است: «همان طور که کوروش را پیامبر می‌دانستند، کیخسرو را هم پیامبر می‌دانسته‌اند. حمزه اصفهانی می‌نویسد که ایرانیان معتقد بودند که کیخسرو پیامبر است» (شمیسا، ۱۳۹۷: ۶۱۴).

برای مستندسازی ریشه مشترک نام کوروش و کیخسرو، بعضی از پژوهشگران معتقدند که کوروش و کیخسرو، دینی یکسان دارند و پادشاهان کیانی ایران از جمله کیخسرو را دارای دین مهر می‌دانند. شمیسا دیانت کوروش را مهری می‌داند: «مسلماً کوروش زردشتی نبود و در کتیبه‌های او هیچ اشاره‌ای به اهوره‌مزدا نیست. در ماه مارس ۶۰۰، زمانی که کوروش بزرگ هنوز در گهواره بود، زردشت راه پایتخت بلخ را در پیش گرفت. زمان زردشت تقریباً مصادف با اسفندیار است. احتمالاً او مهری بوده است؛ به‌ویژه اگر کور را همان خور یعنی خورشید بدانیم. در قاموس کتاب مقدس کوروس آفتاب معنی شده است.» (همان: ۶۱۴ پاورقی شماره ۳).

در *شاهنامه*، کیخسرو به‌نوعی خدای خورشید است و صفت پیروزگر به معنای

شکست‌ناپذیر را که صفت خورشید است، یدک می‌کشد؛ «شاهان و قهرمانان شاهنامه از خورشید به‌عنوان نماد قدرت و پیروزی مدد می‌گیرند. چنان‌که فریدون پیش از نبرد مثالی خود با ضحاک سر به‌سوی خورشید برمی‌افرازد:

فریدون به خورشید بر برد سر کمر تنگ بستش به کین پدر
وجود نماد خورشید در بیرق‌ها و نقش و نگاره کاخ‌های شاهان و سپهسالاران نیز نمودار همین نمادینگی مهری است» (نامورمطلق، ۱۳۸۷: ۸۸).

یا در شاهنامه و در ارتباط با کیخسرو بارها به ابیاتی از این دست برمی‌خوریم که صفت پیروزگر را برای شاه به کار برده‌اند:

که پیروزگر شاه پیروز باد همه روزگارانش نوروز باد
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۵۲۰ بیت ۱۸۹۹)
همی گفت شاه است پیروزگر همیشه کلاهدش به خورشید بر
(همان: ۵۲۲ بیت ۱۹۷۱)

ارتباط کیخسرو با خورشید، به‌نوعی ارتباط معنوی است و از سر خرد است: «از نظر نمادشناسی، خورشید نماد آفرینندگی، قانون طبیعت، آتش، آگاهی، تفکر، روشنگری، عقل و بینش معنوی است. در عرفان، خورشید رمز روح است» (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۷: ۲۰). در مجموعه مقالات معین هم آمده است: «به قول بارتلمه ایرانیان مفهوم آن (کوروش) را به خورشید ربط می‌دادند» (معین، ۱۳۶۴: ج ۲، ۷۶). پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که کیخسرو همان کوروش و در نتیجه همان خورشید است. خورشید ایران، همان شاه ایران است:

به کار آگهان گفت کای بخردان من ایدون شنیدستم از موبدان
که چون ماه ترکان برآید بلند ز خورشید ایرانش آید گزند
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۴۷۱ ابیات ۷۶ و ۷۷)

شمیسا همچنین می‌گوید: «اسم کوروش در پارسی کهن کورو است. کیخسرو هم مهری است. بیرونی در آثار الباقیه، رسم اغتسال در آب را به کیخسرو نسبت می‌دهد. این

رسم شست و شو مربوط به آیین مهریان است» (شمیسا، ۱۳۹۷: ۶۱۵). ارتباط خسرو با کوروش، لایه‌های مختلف اساطیری و تاریخی دارد. او آخرین شاه اساطیری و نخستین شاه تاریخی است و به لحاظ تاریخی می‌تواند همان کوروش باشد. «در اساطیر هم مانند رؤیا (بنا به روش فروید در گزارش خواب) با دو کنش مواجهیم. شخصیت کوروش و کیخسرو و سیاوش با هم ادغام می‌شود و بریدن سر سیاوش در تشت با یکی از روایات تاریخی در باب کشته شدن کوروش مطابقت می‌یابد. هرودت می‌نویسد ملکه ماسازت‌ها که دور و بر سیحون می‌زیستند تمریس (= تاماریس) نام داشت. این ملکه کینه کوروش را به دل داشت؛ زیرا پسر ملکه در جنگ با کوروش کشته شده بود. لذا وقتی کوروش به قتل رسید، ملکه دستور داد تا سر او را ببرند» (بهار و شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۶۹-۱۷۰). یا در تاریخ ایران باستان می‌خوانیم که «تمریس امر کرد خیکی [تشتی] را پر از خون آدم کردند، بعد نعل کوروش را یافته سر او را در خیک انداخت» (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۴۵۲). این حادثه در شاهنامه، در ارتباط با سیاوش اتفاق می‌افتد.

تشابهات زیادی در مورد کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین بیان شده که از جمله آن‌ها می‌توان دادگری، بخشندگی، جنگاوری و دانش اشاره کرد: «آورده‌اند که خداوند علم ظاهر و باطن به او یعنی ذوالقرنین عطا کرد. در این باره کوروش می‌گوید: آنچه مرا از دیگران متمایز می‌کرد، ذهن حسابگر و روشن و در عین حال همیشه نیک‌خوی من بود. اگر در خانواده‌ای سلطنتی زاده شدم اما به واسطه تلاش‌های شخصی‌ام بود که توانستم جهان را آنطور که می‌خواستم، نظم ببخشم و فتح و پیروی من نه به زور بازو که بیشتر به قوای ذهنی‌ام بود. در داستان کاموس، کیخسرو خدای خویش را چنین می‌خواند: به یزدان چنین گفت کای کردگار/ تو دادی مرا دانش و بخت یار؛ همی شرم دارم من از تو کنون/ تو آگه‌تری به چه و چند و چون» (گرگی و محمدی مبارز، ۱۳۹۳: ۱۸۱-۱۸۲).

۴-۱. خسرو: هوسروه یا کورو؟

ریشه‌شناسی دیگری نیز برای نام کیخسرو بیان شده است. این نوع ریشه‌شناسی، خسرو را هوسرو به معنای خوب گفته شده و نیکنام معنا می‌کند. مهوش واحد دوست در این باره آورده است: «نام وی در اوستا Haosravanaha، در فارسی میانه Husraw

و در فارسی دری خسرو است. به مناسبت اینکه به سلسله کیانیان انتساب دارد، در فارسی نو، واژه کی (شاه) نیز به آغاز نام او افزوده شده است» (۱۳۸۷: ۱۸۹). شمیسا در این زمینه می‌نویسد: «نام، همان نام نیک بود. خسرو هم در اصل به معنی نیک‌نام است. غالب اسم‌های کهن چون پرویز، گشتاسپ، تاجبخش، تهمن، در اصل لقب و وصف است که در طی دوران عمر به کسی تعلق می‌گرفت یا جهت تلقین به طبیعت و بیان آرزو بر کودکی می‌نهادند. این گونه نامگذاری در بسیاری از قبایل کهن (مثلاً سرخپوستان) هم دیده شده است» (۱۳۹۷: ۲۶-۲۷).

نام با سلوک دینی و اخلاقی افراد مرتبط بوده است. در خاندان‌ها و سلسله‌های پادشاهی ایران نیز پیوندهایی بین اسامی و معانی مذهبی و اخلاقی‌شان دیده می‌شود. به‌ظاهر این سنت آسیای غربی بوده که اسم اشخاص باید با باورهایشان هماهنگ باشد. «نام هخامنش Hakhmanish که بنیانگذار خاندان سلطنتی پارس است خود مرکب از Hakha به معنای دوست و منیش Manish از ریشه man به معنای اندیشیدن است. واژه فارسی منش با آن هم‌ریشه است» (بهار، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

بنابراین می‌بینیم که ریشه نام کیخسرو را اگر مربوط به کور یا خور بدانیم، مربوط به خورشید است. خورشیدی که در ایران باستان، نقش خدایی دارد و بعدها در مقام شاهان و پهلوانان در زمین تجسد می‌یابد. کیخسرو دین مهری دارد و در نهایت نیز به کوه می‌رود که جایگاه طلوع و غروب خورشید است و در آنجا با پیوستن به خورشید جاودانه می‌شود. چون همچون خورشید نامیرا و جاویدان است. اگر هم ریشه نام کیخسرو را به نیک‌نام مربوط کنیم، این معنا با اعمال، کردار و رفتارشان تناسب کامل دارد. کیخسرو نیک‌ترین شاه و شاه آرمانی ایران است که در نهایت به قهرمانی با اعمال عارفانه تبدیل می‌شود و با ترک دنیا و مافیها، به بهشت جاودان می‌رود. قابل توجه است که چنین تیپ شخصیتی و چنین اسطوره‌ای در اساطیر مللی چون هند نیز که با ایرانیان پیشینه فرهنگی مشترک دارند، دیده می‌شود؛ «دارمستر افسانه به کوه رفتن کیخسرو و جنگجویانش را با یکی از وقایع حماسه معروف هند، مهابهاراتا، مقایسه کرده

است. در این حماسه، یوزشدهیره از جهان بیزار می‌شود و پس از تعیین جانشین خود، با چهار برادرش به دامنه‌های هیمالیا روی می‌آورد. همراهان او، یکی پس از دیگری، در راه از پای درمی‌آیند و تنها خود او و سگ باوفایش که همانند دُرْمه یا راستی است، موفق می‌شوند که به بهشت گام بگذارند» (خاتون‌آبادی، ۱۳۹۰: ۵).

۲-۴. اعمال و رفتار عرفانی کیخسرو

۱-۲-۴. سفر کیخسرو از خلق به حق

شخصیت کیخسرو در سه بخش *شاهنامه* نمود یافته است: داستان بیژن و منیژه، داستان دوازده رخ و داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب. کیخسرو سالکی است که برای رسیدن به حقیقت وجودی خود، تمامی چیزهایی را که در دنیا وجود دارد، در حالت تعلیق قرار می‌دهد. برای رسیدن به مبدأ باید حجاب‌ها را کنار زد، همان طور که برای رسیدن به ذات چیزها، باید پیشداوری‌ها و دانسته‌های پیشین را به کناری گذاشت. درست مانند انسانی که به این دنیا می‌آید و با گذر زمان حجاب‌های دنیوی گرد او را فرامی‌گیرد و وی را از حقیقتی که به آن متعلق بود، دور می‌سازد. این همان سفری است که از حق به خلق دارد: سیر من الحق الی الخلق. حالا باید دوباره سفری را از خلق به سوی حق آغاز کند و همیشه این یاد و خاطره ازلای با او همراه است و در گوشه‌ای از وجودش باقی می‌ماند. به بیان ساده‌تر، می‌توان گفت که برای رها شدن از پیش‌دانسته‌ها باید آن‌ها را در پرانتز گذاشت. عارف نیز در سیر و سلوک خود، همه چیز را در پرانتز می‌گذارد و با ذهنی خالی و آزاد به عالم می‌نگرد. کیخسرو نیز پس از پیروزی در جنگ و آسوده شدن از بابت ایرانیان، به فکر سرای جاوید می‌افتد. با خود می‌گوید که هرچه در دنیا خواستم به دست آورده‌ام؛ سپس نگران از اینکه مبدا روانش اسیر دیو آز شود، جهان را ترک می‌گوید:

روانم نیابد ز آز ایمنی بد اندیشد و کیش آهرمنی

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۹۷۶، بیت ۲۴۲۷)

آنچه کیخسرو به دنبال آن است، رسیدن به جایگاه صالحان است و بیم آن دارد که

با زندگی بیشتر در این دنیای فانی، فره ایزدی که نشانه‌ای از آن جایگاه است، از وی بگسلد و نسبت به یزدان ناسپاس شود که خود در نقطه مقابل خداگرایی و یزدان‌پرستی کیخسرو قرار می‌گیرد. پس او نگران با خود می‌گوید نکند که:

به یزدان شوم یک زمان ناسپاس به روشن روان اندر آرم هراس
گرامیم به کژی و نابخردی ز من بگسلد فره ایزدی
(همان: ۹۷۶، بیت ۲۴۳۲-۲۴۳۳)

او به دنبال دستیابی به جایگاه نیکان است و دنیا و قدرت را مانعی برای رسیدن به آن می‌داند:

که این تاج و تخت مهی بگذرد روانم بدان جای نیکان برد
(همان: ۹۷۷، بیت ۲۴۴۷)

جای نیکان همان گرودمان یا بهشت دین زرتشتی است که خانه آمال هر انسان دینداری محسوب می‌شود و تاج و تخت از نشانه‌های جهان مادی است. کیخسرو برای دل‌کندن از دنیا، دست دعا به‌سوی پروردگار برمی‌دارد و این‌گونه نیایش می‌کند:

همی گفت کای کردگار سپهر فروزنده نیکی و داد و مهر
گر از من خداوند خشنود نیست ازین شهریاری مرا سود نیست
ز من نیکویی رفت بسیار و زشت نشست مرا جای ده در بهشت
(همان: ۹۸۲، بیت ۲۵۶۶-۲۵۶۸)

و بدین‌سان رسیدن به جایگاه ازلی خود را از خداوند می‌خواهد؛ گویی وی پیامبری است که پس از نجات ایرانیان از دست افراسیاب و برقرارکردن صلح و آرامش، رسالت و در حقیقت خویشکاری خود را پایان یافته می‌داند و عاشقانه برای رسیدن به‌صورت نخستین و ازلی خود تلاش می‌کند.

۳-۴. ارتباط کیخسرو با سروش خجسته

۱-۳-۴. اهمیت خواب در داستان کیخسرو

یکی از مسائل بسیار مهم در شاهنامه، خواب است. بسیاری از پادشاهان و پهلوانان

بزرگ شاهنامه در مواقع حساس، به وسیله خواب، از آینده، از حوادث پیش رو و از نیت اطرافیان خود باخبر می شوند. کیخسرو نیز از طریق خواب و به وسیله سروش، مژده استجابت دعایش توسط یزدان را برای پیوستن به جهان جاودان دریافت می کند. فردوسی هم تأکید دارد که خواب از اهمیت بسیاری برخوردار است و ریشه آن را به بهره‌ای الهی و پیغمبری می‌رساند و می‌گوید: نگر خواب را بیهده نشمری / یکی بهره دانی ز پیغمبری. در اسلام و در میان عارفان، خواب و به تعبیری واقعه، اهمیت ویژه‌ای دارد. در حدیث آمده است که خواب یک چهل و ششم از وحی است. همچنین وحی، در چند ماه اول پس از بعثت پیامبر، به وسیله رؤیای صادقه به آن حضرت نازل شده است (نک: بخاری، ۲۰۰۳: ۸۷، ۸۹ و ۱۱۱).

سروش (جبرائیل، هرمس، مرکوری) در واقع پیر فرزانه و نیروی فوق بشری است که به کمک سالک راه حق یعنی کیخسرو می‌آید. سروش به نوعی مدرسان غیبی به شمار می‌رود: «خیلی وقت‌ها مدرسان غیبی در هیئت مردانه ظاهر می‌شود. در اسطوره‌های عمیق‌تر این نقش بر عهده شخصیت بزرگ راهنما، معلم قایقران و راهنمای ارواح در جهان دیگر است. در اسطوره‌های کلاسیک، این نقش را هرمس—مرکوری بر عهده دارد؛ در مصر، خداتوت و در مسیحیت، روح القدس این مهم را بر عهده دارد» (کمبل، ۱۳۹۵: ۸۱). در آیین زردشتی، این وظیفه مهم بر عهده سروش است. جوزف کمبل در ادامه می‌نویسد: «قهرمانی که این مدرسان بر او ظاهر می‌شود، معمولاً کسی است که به ندای درون، پاسخ مثبت داده است» (همان: ۸۲).

۲-۳-۴. کیخسرو و سروش

ارتباط سروش با کیخسرو یا مستقیم است یا غیرمستقیم؛ یعنی از طریق دیگران. هم مستقیماً به خواب کیخسرو می‌آید و هم از طریق دو نفر دیگر یعنی گودرز و هوم به کیخسرو مربوط می‌شود. نیایش‌های پی‌درپی کیخسرو، خواستاری بازگشت به نزد خداوند و پشت‌پا زدن به امور دنیوی و پادشاهی از نمودهای ندای درونی او برای رسیدن به حق پایدار است. کیخسرو با خوشحالی خبر از مژده‌ای می‌دهد که سروش به او داده است. در واقع می‌توان گفت که کیخسرو رؤیای صادقه دیده است؛ رؤیایی

که خاصِ خاصان حق تعالی است و بعینه اتفاق می‌افتد:

سحرگه مرا چشم بغنود دوش	ز یزدان بیامد خجسته سروش
که برساز کامد گه رفتنت	سرآمد نژندی و ناخفتنت
کنون بارگاه من آمد به سر	غم کشور و تاج و تخت و کمر

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۹۸۵، بیت ۲۶۵۳-۲۶۵۵)

نکته دیگری در ارتباط با صادقه‌بودن خواب کیخسرو می‌توان ذکر کرد و آن این است که کیخسرو می‌گوید سروش هنگام سحر (سحرگه) به خوابش آمده و به او مژده داده است و این زمان، درست هنگام رؤیای صادقه است. «خواب صادقه، در ثلث آخر شب دیده می‌شود که آن وقت نزول ملائکه است» (مجلسی، ۱۳۷۳: ۲۴۶). حضور سروش در داستان کیخسرو به همین جا ختم نمی‌شود بلکه سروش به هوم موبد نیز از پنهان شدن افراسیاب در دریاچه چیچست خبر می‌دهد؛ یعنی سروش با واسطه به کیخسرو یاری می‌رساند؛ چنان‌که که هوم می‌گوید:

سروش خجسته شبی ناگهان بکرد آشکارا به من بر نهان

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۵۹۹، بیت ۲۲۹۶)

۳-۳-۴. سروش در خواب هوم

افراسیاب در نزدیکی شهر بردع و در غاری بلند پنهان می‌شود. این غار دور از شهر و نزدیک آب است. تا اینکه مردی به نام هوم که عابد و موبد است و از تخمه فریدون و فرّ و برز کیان دارد و به هر کاری کمر بسته پادشاه بوده و در کوه مسکن گزیده است، او را می‌یابد:

کمندی که بر جای زَنار داشت	کجا در پناه جهاندار داشت
بهنگ اندرون شد گرفت آن به دست	چو نزدیک شد بازوی او بیست
همی رفت و او را پس اندر کشان	همی تاخت با رنج چون بیهشان

(همان: ۵۹۷، بیت ۲۲۳۷-۲۲۴۰)

هوم که در اسطوره خیلی شناخته نیست (معلوم نیست گیاهی است یا شیرۀ گیاه

یا... در حماسه در هیکل مردی نمود می‌یابد. در آن بخش از داستان که افراسیاب در غاری پنهان می‌شود، هوم، همچون عابدی ظاهر می‌شود و افراسیاب را می‌یابد و به‌نوعی، در یافتن این دیو خشکسالی به کمک کیخسرو می‌شتابد. هوم، عصاره گیاهی است که نوشیدن آن زندگی‌بخش است و همچون آب، کارکرد حیات‌بخشی دارد. در حقیقت هوم، در شکست آن کسی که زندگی و باروری را به مرگی بی‌پایان تبدیل کرده است (افراسیاب)، کیخسرو را که پاسدار آب و زاینده‌گی است، یاری می‌کند:

گرفته‌ها را مرد دیندار دست به خواری ز دریا کشید و بیست
سپردش بدیشان و خود بازگشت تو گفتی که با باد انباز گشت

(همان: ۶۰۰، بیت ۲۳۳۴ و ۲۳۳۵)

و بعد کیخسرو از راه می‌رسد و افراسیاب را به شیوه اساطیری به دو نیم می‌کند. مسئله به دو نیم کردن هم، نشانه انجام کاری به تمام و کمال بوده و از مظاهر فره‌ایزدی است.

به دژخیم فرمود تا تیغ تیز کشید و بیامد دلی پرستیز
میان سپهبد بدو نیم کرد سپه را همه دل پر از بیم کرد

(همان: ۶۰۱، بیت ۲۳۶۸-۲۳۶۹)

وجود راهنمایی چون هوم که از موبدان هم به شمار می‌رود، جنبه عارفانگی قوی به شخصیت کیخسرو داده و یادآور نقش پیر و راهنمای سالک در آداب عرفانی است. این پیر همان است که همچون خضر، سالک را رهنمون می‌شود و به‌نوعی دخالت نیروهای متافیزیکی در مسیر حماسه است. پیر حتی می‌تواند مظهر خدای مدافع قهرمان باشد. همان طور که خدای دیگری به نام ابلیس مدافع دشمن او یعنی دیو نفس است. اصطلاحات حماسی به عرفان نیز راه پیدا کرده. همچنان که در منطق الطیر آمده است:

گر به سرّ راه عشقی مبتلا بر فکن برگستوانی از بلا

(عطّار، ۱۳۶۸: ۱۰۸)

۴-۳-۴. سروش در خواب گودرز

همچنین سروش به خواب گودرز می‌آید و در مورد کیخسرو به او پیام می‌دهد. سروش بر فراز کوه‌های مقدس جای دارد: «در اوستا، جایگاه سروش بر بلندترین قله هرا (البرز) بنا شده است» (رضی، ۱۳۶۳: ۲۷۸-۲۷۹).

به فرمان یزدان خجسته سروش مرا روی بنمود در خواب دوش
نشسته بر ابری پر از باد و نم بشستی جهان را سراسر ز غم
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۸۴، بیت ۳۰۴۰-۳۰۴۱)

«در سرودی دیگر از اوستا، از جایگاه سروش با صفت مینوی یاد شده که نشانگر جایگاه بهشتی این ایزد است» (رضی، ۱۳۶۳: ۳۶۱)؛ یعنی جایی که کیخسرو خواهان رفتن بدان جاست و با رها کردن پادشاهی و امور این دنیایی، به سراغ بهشت جاودان می‌رود. در شاهنامه هم از اقامتگاه سروش با لفظ بهشت یاد شده است.

۵. کیخسرو، خیر بزرگ است

۱-۵. کشتن بزرگ‌ترین شرّ روی زمین

کیخسرو خیر بزرگ است؛ کما اینکه بزرگ‌ترین شرّ و دشمن ایران و بزرگ‌ترین خدای قبایل تورانی یعنی افراسیاب را نابود می‌کند. این افتخار نصیب هیچ کس نمی‌شود؛ چون بزرگ‌ترین شرّ باید به دست بزرگ‌ترین خیر از بین برود. «هرتل معتقد است که فرنگرسین (افراسیاب) اصلاً خدای جنگ و بزرگ‌ترین خدای اقوام تورانی بوده است» (واحدوست، ۱۳۸۷: ۱۹۴). کیخسرو نه تنها خیر بزرگ است، بلکه منشأ خیر نیز به شمار می‌رود. حرف‌ها، رفتارها و اعمالش همگی حاوی نشانه‌های بارزی از خیریت اوست. اعمالی از قبیل اینکه هنگام عزیمت به جهان جاودان، به گودرز می‌گوید که گنج‌ها را برای آبادانی ویرانی‌ها، رباط‌ها، آبگیرها و رسیدگی به وضعیت کودکان و زنان بی‌چیز مصرف کند. چون رمز وجود کیخسرو در آبادانی و زایش و خیررسانی است:

نگه کن رباطی که ویران بود یکی کان به نزدیک ایران بود

دگر آگیری که باشد خراب از ایران و ز رنج افراسیاب
دگر کودکانی که بی مادرند زنانی که بی شوی و بی چادرند
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۶۱۲، بیت ۲۸۰۲-۲۸۰۴)

۲-۵. استجابت دعا‌های کیخسرو

کیخسرو مستجاب الدعوه است؛ این امر از سخنان اطرافیانش هم پیداست:
چو آید به ایران پی فرخش ز چرخ آنچه پرسد دهد پاسخش
(همان: ۲۸۳، بیت ۳۰۲۷)
با دعاها و نیایش‌های کیخسرو، امدادهای غیبی (شاید ایزدان باد و خاک) بارها به
کمک سپاه ایران می‌آیند و سپاهیان توران را با شکست مواجه می‌سازند.
همان‌گه برآمد یکی باد سخت که بشکست شاداب شاخ درخت
همی خاک برداشت از رزمگاه بزد بر رخ شاه توران سپاه
(همان: ۵۶۳، بیت ۹۸۴ و ۹۸۵)

از دیگر وجوه عارفانه شخصیت کیخسرو، کاربردهایی از ارزش وقت و زمان حال
عرفانی و انسانی در سخنان اوست؛ مانند مهربانی با همسر، بی‌آزاری، حتمی بودن
مرگ، بی‌ارزشی دنیا و پرهیز از امور دنیوی. او از بیژن می‌خواهد که به گرمی با منیژه
رفتار کند. شاید چون غریبه است و باید غریبه‌نوازی کنند. کیخسرو جهان را جایی
آغشته به ناز و نوش می‌داند که ارزشی ندارد و بهتر است که انسان با بی‌آزاری (بدون
هیچ گونه آزاری) رفتار کند.

چنین است کار سرای سپنج گهی ناز و نوش و گهی درد و رنج
ز بهر درم تا نباشی به درد بی‌آزار بهتر دل رادمرد
(همان: ۴۶۸، بیت ۱۳۱۰-۱۳۱۱)

۳-۵. اخلاق و رفتار عارفانه کیخسرو در جنگ

۳-۵-۱. نیکی به بزرگ‌ترین دشمن

کیخسرو در جنگ برخلاف افراسیاب عمل می‌کند؛ به نوعی تضاد موجود در رفتار این

دو شخصیت، نشانگی رفتار نیک کیخسرو را برجسته می‌کند. دقیقاً می‌توان در روابط جانشینی به جایگذاری اعمال هر کدام اقدام کرد تا آنگاه متوجه شویم که تناسب رفتارها چه شخصیتی را می‌سازد. شاه ایران سپاهیان را از بیداد برحذر می‌دارد و زیان رساندن به غیرنظامیان را ناپسند می‌داند و رفتار افراد تندمزاجی چون طوس را نکوهش می‌کند. اما شاه توران رفتاری دیگرسان دارد. خسرو ایران به سپاهیان می‌گوید:

نگر تا نیازی به بیداد دست	نگردانی ایوان آباد پست
چو لشکر سوی مرز توران بری	مکن تیز دل را به آتش سری
نگر تا نجوشی به کردار طوس	نبندی به هر کار بر پیل کوس

(همان: ۴۷۲، بیت ۱۲۹-۱۳۲)

اما افراسیاب به پسرش شیده تأکید می‌کند که تنها با جنگ و کینه سخن بگویند و در آشتی نجویند:

در آشتی هیچ گونه مجوی سخن جز به جنگ و به کینه مگوی

(همان: ۴۷۰، بیت ۵۷)

حتی هنگام تصرف کاخ افراسیاب هم، شأن شاهی و حرمت خانواده او را رعایت می‌کند و می‌گوید:

نباید که بر کاخ افراسیاب	بتابد ز چرخ بلند آفتاب
هم آواز پوشیده‌رویان اوی	نخواهم که آید ز ایوان به کوی

(همان: ۵۷۴، بیت ۱۳۷۳-۱۳۷۴)

۶. رنگ‌ها و اعداد مرتبط با کیخسرو

۱-۶. رنگ‌ها

یکی دیگر از بخش‌های داستان کیخسرو که به‌خوبی با جنبه‌های روحانی شخصیتش همخوانی دارد، خالی شدن کیخسرو از هر چیزی جز خداوند است. به‌تدریج از آغاز داستان، وی از دنیا و مافیها جدا می‌شود. ثروت را به دست گودرز می‌سپارد تا به

دردمندان بدهد، قلمرو پادشاهی‌اش را تقسیم می‌کند و منشور فرمانروایی برای رستم و گیو صادر می‌کند و در پایان، پادشاهی را نیز به لهراسپ می‌سپارد و سبکبار به‌سوی حقیقت می‌شتابد و از رنگ تعلق آزاد می‌شود؛ چنان‌که حافظ می‌گوید: «غلام همت آنم که زیر چرخ کبود/ ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است» (حافظ، ۱۳۹۰: ۲۶). در پایان نیز در میان برف ناپدید می‌شود که این فرورفتن در برف نیز از منظر نشانه‌شناسانه قابل تأمل است؛ البته در نظام کنونی سمبولیسم جهانی، برف را نشانه‌ای از مرگ می‌دانند. در داستان کیخسرو، البته برف در ارتباط با پنج پهلوانی که او را همراهی می‌کنند، مرگ‌آور است:

هم آنکه برآمد یکی باد و ابر	هوا گشت بر سان چشم هژبر
چو برف از زمین بادبان برکشید	نبد نیزه نامداران پدید
یکایک به برف اندرون ماندند	ندانم بدانجای چون ماندند
زمانی تپیدند در زیر برف	یکی چاه شد کنده هر جای ژرف
نماند ایچ کس را ازشان توان	برآمد به فرجام شیرین روان

(فردوسی: ۶۱۹، بیت ۳۰۴۸-۳۰۵۲)

اما در ارتباط با کیخسرو، برف و رنگ سفیدش به‌نوعی رمز و نشانه‌ای از جاودانگی مرتبط با آب به شمار می‌روند و جاویدانی کیخسرو را رقم می‌زنند. «سفید، رنگ گذر است؛ با همان مفهومی که از آیین‌های مناسک گذر سخن می‌رود و دقیقاً رنگ مشخص این آیین است، که از طریق این آیین‌ها انسان استحاله می‌یابد. بنا بر الگوی قدیم تمام آیین‌های عرفانی، همان مرگ و بازگشت به زندگی است» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ج ۳، ۵۸۹). کیخسرو اما در برف مرگ‌آور فرو نمی‌رود. او با طلوع خورشید در نور خورشید ناپدید می‌شود؛ در حقیقت کیخسرو، نوری از خورشید است که در نهایت به سرمنشأ اصلی و ازلی خود می‌پیوندد.

چو از کوه، خورشید سر برکشید	ز چشم مهان، شاه شد ناپدید
بگشتند از آن جایگه شاه‌جوی	به ریگ بیابان نهادند روی

ز خسرو ندیدند جایی نشان ز ره بازگشتند چون بیّه‌شان
(فردوسی: ۱۰۰۰، بیت ۳۰۲۷-۳۰۲۹)

کیخسرو در هنگام نیایش‌ها و راز و نیازهایش، لباس سپید به تن می‌کند. این عمل کیخسرو قابل مقایسه با سیاوش است که هنگام عبور از آتش، جامه سپید می‌پوشد. در هر دو مورد، مسئله تطهیر و مسئله گذر یا آزمون و ر در میان است. سفید، رنگ بی‌رنگی است. خداوند هم بی‌رنگ است و برای ملاقات با بی‌رنگی باید بی‌رنگ بود. در واقع هر دو برای ملاقات با پاکی، تطهیر می‌شوند.

۲-۶. اعداد

کیخسرو در اوج پادشاهی، دل از جهان می‌کند و از خداوند می‌خواهد که او را به‌سوی خود بازگرداند و برای رسیدن به این آرزو، پنج هفته، به‌صورت شبانه‌روزی نیایش می‌کند تا اینکه بعد از این مدت، سروش به خوابش آمده و مژده می‌دهد که آرزویش پذیرفته شده است. وقتی کیخسرو سفرش را آغاز می‌کند، هشت تن از پهلوانان او را همراهی می‌کنند. پس از طی بخشی از راه، به سفارش کیخسرو، رستم، زال و گودرز برمی‌گردند. پنج تن دیگر یعنی گئو، گسته‌م، بیژن، طوس و فریبرز او را همچنان همراهی می‌کنند تا شب‌هنگام، به چشمه‌ای می‌رسند. عدد پنج در میان بسیاری از اقوام تمدن بشری، از تقدس ویژه‌ای برخوردار است. «پنج، عدد وصلت الهی (Heiros gamos) یا همانی است که از آن به‌عنوان ازدواج مقدس نام برده می‌شود» (نورآقایی، ۱۳۸۷: ۶۵).

در همین کتاب آمده است: «تعداد خدایان هرم خدایان سلتی، پنج است یا در آمریکای مرکزی، پنج عدد مقدس است. عدد پنج در اسلام نیز مقدس است و به‌عنوان نمازهای پنجگانه، پنج ستون دین، پنج تن آل عبا و... دیده می‌شود» (همان: ۶۶). کیخسرو به همراهان می‌گوید که با سرزدن خورشید، او را دیگر نخواهند دید. نیمه‌های شب که فرامی‌رسد، کیخسرو برخاسته و خود را در آب چشمه شست‌وشو می‌دهد (عملی روحانی). سپس همگی می‌خوابند و چون صبح فرامی‌رسد و خورشید

روی می‌گشاید، اثری از کیخسرو نمی‌بینند. این پنج پهلوان که اثری از پادشاه نمی‌یابند، به‌ناچار باز می‌گردند اما در راه برگشت، همگی در برف جان می‌سپارند.

یکی دیگر از اعداد نشان‌دار در ارتباط با کیخسرو، عدد هفت است. عدد هفت در اساطیر ملل مختلف، از معانی مقدسی برخوردار است. در اساطیر ایران نیز به همین منوال است. از هفتخوان حماسه گرفته تا بعدها که هفت به عرفان راه یافت و حماسه‌های عرفانی شکل گرفت و هفت مرحله سلوک ایجاد شد. ضمن اینکه سیروس‌سلوک در آیین مهر نیز هفت مرحله دارد. در ارتباط با کیخسرو نیز عدد هفت نمایش جالب توجهی دارد؛ کیخسرو وقتی به خلوت می‌رود، بعد از هفت روز بار می‌دهد. «عدد هفت نمایانگر هفت مرتبه خودآگاهی و هفت مرحله تکامل است» (همان: ۱۳۶). همچنین گویو هفت سال به دنبال کیخسرو می‌گردد:

به توران همی رفت چون بیهشان مگر یابد از شاه جایی نشان
چنین تا برآمد برین هفت سال میان سوده از تیغ و بند دوال
(فردوسی: ۲۸۶، بیت ۳۱۱۲-۳۱۱۳)

۷. ارتباط کیخسرو با آب

۷-۱. کیخسرو در کنار چشمه آب

وقتی گویو به جستجوی کیخسرو به توران می‌رود، کیخسرو را در کنار چشمه آبی می‌بیند. چشمه آب و مرغزار سرسبز از جمله نشانه‌هایی است که گویو را مجاب می‌کند که آن پسر بیچه، کیخسرو است:

یکی چشمه‌ای دید تابان ز دور یکی سرو بالا دل‌آرام‌پور
به دل گفت گویو این به جز شاه نیست چنین چهره جز درخور گاه نیست
(فردوسی: ۲۸۶، بیت ۳۱۲۸ و ۳۱۳۳)

ارتباط کیخسرو با آب به همین جا ختم نمی‌شود؛ علاوه بر شست‌وشوی ویژه نایش‌ها، برای رسیدن به ایران و تاج و تخت شاهی از دریا عبور می‌کند. همچنین هنگام رجعت به جهان جاودان، در چشمه آبی شست‌وشو می‌کند. ارتباطاتی از این

دست موجب شده تا کیخسرو را یک پادشاه مهری بدانند. کیخسرو پا بر سر نفس خود می‌نهد و به دنیای دون پشت پا می‌زند؛ به تعبیری عارفانه، گاو نفس خویش را می‌کشد و از این لحاظ یادآور مهر (خدا- خورشید ایران باستان) گاواوژن است که گاو نخستین را قربانی کرده بود (نک: شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۲۰). دیگر شاهان مهری شاهنامه نیز رفتار مشابهی دارند؛ مثلاً فریدون با کمک ایزد موکل بر آب، بر ضحاک پیروز می‌شود: «ضحاک ازدهافش و ازدهاگونه است و فریدون در روز خرداد، که موکل و نگهبان آب است بر او پیروز می‌شود، گویی ایزد خرداد در آزاد شدن آب او را حمایت می‌کند» (مهرین‌فر، ۱۳۸۲: ۲۰۵). اهمیت غار و چشمه آب در آیین مهر بارها مورد پژوهش واقع شده است: «غار و چشمه از اجزای اصلی اسطوره مهر هستند. در غالب مهرابه‌هایی (Mithraeum) که پیدا شده است، چشمه‌ای جاری است که در آن غسل می‌کرده‌اند» (آمده گاسکه، ۱۳۹۰: ۵۱).

به زبان عرفانی می‌توان گفت که کیخسرو منشأ پاکی است. به همین دلیل به دیدار و وصال یزدان که پاکی مطلق است، نائل می‌شود. لازمه این پاکی نیز شست‌وشوی درونی و بیرونی است. او با خلوت‌نشینی به شست‌وشوی درونی می‌پردازد و در چشمه آب نیز وجود بیرونی خود را می‌شوید و در واقع طهارت روحی و جسمی را به جای می‌آورد. چون تنها پاک، می‌تواند پاکی مطلق را ببیند. همچنان که حافظ می‌گوید:

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
تقدس آب، ریشه در کهن‌ترین تمدن‌های بشری دارد. شاید بدین خاطر است که تقریباً در اغلب مذاهب بزرگ، انسان نخستین را برآمده از نطفه‌ای آب‌سرشت دانسته و جهان را نیز برآمده از آب می‌دانند. «آب در اسطوره‌ها رمز کل چیزهایی است که بالقوه وجود دارند و سرچشمه و منشأ و زهدان همه امکانات هستی است. آب نماد حیات و زندگی و در خلقت اهورایی، مقدم بر همه چیز و اصل همه نیکی‌ها بود و در مقابل آن خشکسالی زاده اهریمن است» (الیاده، ۱۳۷۴: ۸۶). بنابراین در ارتباط با کیخسرو، با

آزمون گذر مواجهیم که در اینجا گذر از آب مطرح است. همچنین چشمه آب و شست و شو در آن، دو نشانه هستند که به آب حیات و عمر جاودانه اشاره دارند؛ چنان که در شاهنامه، کیخسرو نمی میرد و در اوستا نیز از جاودانان است.

۲-۷. چشمه آب، آزمون گذر و طهارت روحی و جسمی

لزوم عبور او از آب برای رسیدن به پادشاهی از دیگر موارد ارتباط کیخسرو با آب است. چنان که سایر پادشاهان بزرگ ایران همچنین کرده اند تا طهارت و روحانیتشان ثابت شود؛ «آزمون گذر از آب پالایش و تطهیر و تعمید است. عبور از آب رمز ولادتی نو و رستاخیز دوباره است. گذشتن فریدون از ارون درود برای دستگیری ضحاک، گذر اسفندیار از دریا برای رسیدن به روئین دژ در هفت خوان، گذر رستم از آب برای رهایی کاوس از چنگ دیوان مازندران، گذر کیخسرو از آب یک بار بدون کشتی هنگامی که گاو او را به ایران می آورد و دیگری پس از شکست دادن خاقان چین و از دریای طوفانی و شگفت زره» (نامور مطلق، ۱۳۸۷: ۸۶). پس شاهان بزرگ، بدون گذشتن از آب به پادشاهی نخواهند رسید. به ناچار گاو به کیخسرو می گوید:

بدو گفت گاو ار تو کیخسروی	نینی ازین آب جز نیکوی
فریدون که بگذاشت ارون درود	فرستاد تخت مهی را درود
جهانی شد او را سراسر رهی	که با روشنی بود و با فرهی
چه اندیشه گر شاه ایران توی	سر نامداران و شیران توی
به بد آب را کی بود بر تو راه	که با فرّ و برزی و زیبای گاه

(فردوسی، ۱۳۸۷: ج ۱، ۲۹۵-۲۹۶، بیت ۳۴۶۴-۳۴۶۸)

نکته دیگری که در ارتباط با چشمه باید به آن اشاره شود، ارتباط چشمه و ایزدبانوی آب ها یعنی آناهیتا با آیین مهر و دیانت مهری کیخسرو است. «آناهیتا با مهر مربوط است. لذا چشمه و شست و شو در دین مهر برجستگی دارد. ابوریحان هم به رسم اغتسال اشاره کرده و می گوید: و به چشمه ای وارد شد [کیخسرو] و فرشته را دید و فی الفور مدحش شد و رسم اغتسال و شست و شوی به این آب و دیگر آب های

چشمه‌سارها باقی و پایدار ماندند» (شمیسا، ۱۳۹۷: ۴۲۳).

تقدس آب در میان همه اقوام کهن بشر، سابقه طولانی دارد؛ در اساطیر ایران نیز کیومرث به عنوان پیش‌نمونه در سمت چپ رودی به نام دائیتی به وجود آمد و گاو پیش‌نمونه نیز در سمت راست همان رود آفریده شد. پدر زرتشت و خانواده‌اش در کنار رود Darja زندگی کرده‌اند و زرتشت نیز در کنار همین رود به دنیا آمده است. «در اوستا و در کتب دینی پهلوی غالباً به فقراتی ب می‌خوریم که گویای جنبه تقدس ایرانویج و رود آن دایتی می‌باشد. پیغمبر در کنار رود این سرزمین به الهام غیبی رسیده پهلوانان و ناموران در کنار آب این خاک ایزدان را ستوده و نذر نموده رستگاری و کامیابی درخواستند» (پورداد، ۱۳۷۷: ۴۵). ارتباط کیخسرو با آب، نمود بارزی در خواب گودرز نیز دارد؛ در روایت شاهنامه، آنگاه که گودرز خواب می‌بیند، سروش، کیخسرو را عامل پیروزی ایران‌زمین و شکست افراسیاب معرفی می‌کند که همچون ابر باران‌زایی به خواب گودرز می‌آید:

چنان دید گودرز یک شب به خواب	که ابری برآمد ز ایران پر آب
بر آن ابر باران خجسته سروش	به گودرز گفتی که بگشای گوش
چو خواهی که یابی ز تنگی رها	وزین نامور ترک فراردها
به توران یکی نامداری نو است	کجا نام آن شاه کیخسرو است

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۸۳، بیت ۲۸۳-۲۸۶)

بنابراین بر اساس قانون اساطیر، رهایی از شرّ افراسیاب (دیو خشکسالی)، با آمدن کیخسرو که نماد و نشانه باران است، میسر می‌شود. به همین دلیل در ابتدای داستان، کیخسرو به مثابه ابر باران‌زا و منشأ خیر و برکت معرفی می‌شود.

۸. نیروی فراسویی و خارق‌العاده کیخسرو

۱-۸. جام جهان‌بین

اعمال فراسویی کیخسرو، به صورت ناخودگاه در سخن فردوسی و در ابتدای جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب در لغت «جادوی» آشکار شده است:

چو پیکار کیخسرو آمد پدید ز من جادوی‌ها بیاید شنید
(همان: ۵۳۹، بیت ۷۵)
جام گیتی‌نمای کیخسرو از نشانه‌های تسلط او بر نیروهای فراسویی و آگاهی از
عالم غیب به شمار می‌رود. گیو نزد کیخسرو می‌رود و از گم شدن بیژن زاری می‌کند
اما کیخسرو از زنده بودن بیژن خبر می‌دهد:

چو از گیو بشنود خسرو سخن بدو گفت مندیش و زاری مکن
که بیژن به جانست خرسند باش بر امید گم بوده فرزند باش
(همان: ۴۴۸، بیت ۵۳۹-۵۴۰)
سپس به او می‌گوید که باید تا آمدن فصل بهار و ماه فروردین صبر کند؛ یعنی
ماهی که در آن زمین چادر سبز می‌پوشد، خورشید به درجهٔ اعلای پرتوافشانی می‌رسد
و بنابراین زور و قدرت کیخسرو به نهایت می‌رسد و فرمانش روان می‌شود:

بمان تا بیاید مه فرودین که بفروزد اندر جهان هور دین
بدانگه که بر گل نشاندت باد چو بر سر همی گل فشاندت باد
زمین چادر سبز درپوشدا هوا بر گلان زار بخروشدا
بگویم تو را هر کجا بیژن است به جام اندرون این مرا روشن است
(همان: ۴۴۸ و ۴۴۹، بیت ۵۷۳-۵۷۹)
فروردین از راه می‌رسد و کیخسرو طبق وعده‌ای که داده است، با استفاده از ابزاری
فراسویی و با قدرت خداداده، به جستجوی بیژن می‌پردازد:

چو نوروز فرخ فراز آمدش بدان جام روشن نیاز آمدش
بیامد بپوشید رومی قبای بدان تا بود پیش یزدان به پای
خورشید پیش جهان‌آفرین به خورشید بر چند آفرین
همه بودنی‌ها بدو اندرا بدیدی جهاندار افسونگرا
(فردوسی: ۱۳۸۶: ۴۴۹، بیت ۵۸۸-۵۹۴)

۲-۸. کیخسرو، ایزدی درختی

اما چرا برای یافتن نشانی از بیژن، گیو باید تا ماه فروردین صبر کند؟ بهار، ماه رویش

گیاهان است و بیژن به عنوان یک ایزد نباتی در آن فصل از زیر برف‌ها بیرون می‌آید و زنده می‌شود. «مضمون در چاه افتادن و بدبختی کشیدن، زندانی شدن و بعد بیرون آمدن و دوباره به سعادت رسیدن، مضمونی است که هزار شکل می‌تواند داشته باشد. ولی مضمون همه، خدای خشکسالی، مرگ و حیات مجدد است. در شاهنامه، بیژن سردار ایرانی است که عاشق یک زن می‌شود. همیشه توی این داستان‌های ایزد نباتی، زن وجود دارد. آن زن معمولاً می‌تواند باعث مرگ ایزد بشود. در اینجا منیژه به نحوی با عشقش به بیژن، سبب به چاه افتادن بیژن می‌شود» (بهار، ۱۳۸۷: ۲۶۹). کیخسرو به عنوان یک ایزد درختی در نهایت هم به جایگاه اصلی خود یعنی جنگل و کوه برمی‌گردد و در آنجا جاودانه می‌شود.

خود کیخسرو نیز ایزدی نباتی است و در فصل بهار، بیشترین زور و قدرت را دارد: ز فریادرس زور و فریاد خواست/ ز آهرمن بدکنش داد خواست. همچنین کیخسرو به گیو می‌گوید که در فصل بهار فرمانش روان است و حکمش انجام می‌شود: به هر سو شود پاک فرمان ما/ پرستش که فرمود یزدان ما. بنابراین می‌توان برداشتی از این دست نیز داشت که کیخسرو از یک طرف خورشید است و در برج حمل (ماه فروردین) به بالاترین حد از نور و قدرت و درخشندگی خود می‌رسد. بنابراین در ماه فروردین بیشترین قدرت را دارد که بیژن را به عنوان درختی که در خواب زمستانی است و در ماه فروردین زنده و سرسبز می‌شود، جویاگر باشد. خاقانی نیز در بیت زیر به نیروگرفتن خورشید در ماه فروردین (صفر - برج حمل) اشاره دارد:

رخش به هراً بتافت بر سر صفر آفتاب رفت به چرب‌آخوری، گنج روان در رکاب
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۳)

از طرف دیگر، کیخسرو چون ایزدی نباتی و در واقع درخت است. خود او نیز در فصل بهار است که زندگی و زور و قدرت دوباره به دست می‌آورد. ریشه‌های درخت بودگی کیخسرو در داستان برادرش فرود نیز نمایان است؛ فرود در پاسخ به بهرام که از نام و نژادش می‌پرسد، می‌گوید: (بدو گفت که آری فرودم درست/ از آن سرو افکنده

شاخی برست) سرو افکنده سیاوش است و کیخسرو نیز شاخه دیگری از درخت سیاوش به شمار می‌رود:

هم از پشت او روشن کردگار درختی برآورد یازان به بار
(فردوسی: ۱۳۸۶: ۲۸۵، بیت ۳۰۹۰)

تقدس کیخسرو و منشأ خیر و برکت بودنش می‌تواند در ریشه‌های درختی‌اش جای داشته باشد. درخت در همه فرهنگ‌ها، منشأ خیر و برکت است. در ایران نیز درختان از قداست ویژه‌ای برخوردارند و هنوز هم در مناطق مختلف ایران محترم شمرده می‌شوند. از سرو کاشمر گرفته تا درختانی در شمال ایران که پیر نامیده می‌شوند: کاج، سرو، کنار یا سدر، انار و... نیز در گوشه‌کنار ایران مقدس شمرده می‌شوند. «سیاوش پدر کیخسرو به اسطوره پرستش درخت و آیین‌های ستایش ایزد نباتی مربوط می‌شود که این اسطوره را می‌توان به فرزندان او از جمله کیخسرو (و فرود) نیز تسری داد» (شمیسا، ۱۳۸۷، ۳۴۰-۳۴۱). «گویی با کشته شدن روح درخت در وجود سیاوش، روح در وجود کیخسرو تجسم می‌یابد» (فریزر، ۱۳۸۷: ۳۳۸). کیخسرو همچون شاخی از این درخت تنومند است. در شاهنامه در داستان کیخسرو، از اصطلاحات مربوط به درخت بسیار یاد می‌شود که به این نظریه، برجستگی خاصی می‌بخشد. ابیات مربوط به پادشاهی شصت‌ساله کیخسرو این‌گونه آغاز می‌شود:

به پالیز چون سر کشد سرو شاخ سر شاخ سبزش برآید ز کاخ
به بالای او شاد باشد درخت چو بیندش بینادل و نیکبخت
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۰۴، بیت ۲-۱)

در این‌گونه موارد باید به ناخودآگاه متن توجه کرد و میان تکرار واژه درخت با سیاوش، کیخسرو و فرود و ربطشان به اسطوره ایزدان درختی ارتباطی قائل شد.

۳-۸. نیروهای فراسویی و اعمال روحانی کیخسرو

۱-۳-۸. شفا دادن به گسته‌ها با مهرهای فراسویی

او به‌عنوان یک شاه‌موبد همچون عارفان دارای نیروی فراسویی و ابزارهایی خارق‌العاده

چون مهره است و از آن برای درمان و به‌کارگیری قدرت معنوی خویش استفاده می‌کند؛ مثلاً مهره‌ای باستانی دارد که بر بازوی راستش بسته و آن را از شاهان قدیم ایران به یادگار دارد. جهت راست در اساطیر، جهت اهورایی و مقدس است. کیخسرو با بستن آن بر بازوی گسته‌م، به‌نوعی قدرت خود را به او انتقال می‌دهد یا به تعبیر دیگر، مهره، ابزار و دالی برای انتقال نیروی شفابخش کیخسرو به گسته‌م است. ضمن اینکه این مهره، میانجی انتقال نیرو از ایزدان و یاریگران به کیخسرو نیز به شمار می‌رود. گسته‌م در جنگ فرشیدورد و لهاک بدنش چاک چاک شده و رو به مرگ می‌رود. بنابراین از گیو می‌خواهد که او را به سپاه ایران برساند تا برای آخرین بار چهره کیخسرو را ببیند:

کنون آرزو گسته‌م را یکی ست که آن کار بر شاه دشوار نیست
 به دیدار شاه آمدستش هوا وزان پس اگر میرد او را روا
 (فردوسی، ۵۳۶، بیت ۲۴۸۸-۲۴۸۹)

وقتی کیخسرو بدن خسته از زخم گسته‌م را می‌بیند، ابتدای پزشکان را به بالین او می‌خواند، سپس مهره‌ای را که از شاهان گذشته ایران به یادگار دارد و بر بازوی راستش بسته است، بر بازوی گسته‌م می‌بندد، بر او افسون می‌خواند و معجزه اتفاق می‌افتد و در نهایت با نیروی کیخسرو، زخم‌های گسته‌م التیام می‌یابد و زنده می‌ماند:

ز هوشنگ و تهمورث و جمشید	یکی مهره بد خستگان را امید
رسیده به میراث نزدیک شاه	به بازوش برداشتی سال و ماه
چو مهر دلش گسته‌م را بخواست	گشاد آن گران‌مایه از دست راست
ابر بازوی گسته‌م بر بیست	بمالید بر خستگی‌هاش دست
پزشکان که از روم وز هند و چین	چه از شهر یونان و ایران زمین
به بالین گسته‌م‌شان برنشانند	ز هر گونه افسون برو بر بخوانند

(همان: ۵۳۶، بیت ۲۴۵۵-۲۴۵۰)

فریزر در کتاب شاخه زرین درباره شفابخشی ایزدان می‌نویسد: «حیات‌بخشی و زنده کردن مردگان، خویشکاری بسیاری از الهه‌ها و ایزدان در اساطیر ملل دیگر نیز محسوب می‌شود؛ آدونیس در یونان، تموز در بابل، بعل در میان سامی‌ها، آتیس در فریگیه و ایزیس در مصر. همچنین آناهیتا در اساطیر ایران به باروری، زایش و زنده‌شدن کمک می‌کند» (۱۳۸۷: ۳۸۵).

۲-۳-۸. ایزدان یاریگر کیخسرو

امدادهای غیبی یاریگر کیخسرو هستند. وقتی کیخسرو از مکران به بیابان می‌رود، بیابان برای او و سپاهش گلستان می‌شود و باز هم صحبت از ابر و باران است که پیوندی ناگسستگی با کیخسرو دارند:

وز آن شهر راه بیابان گرفت	همه رنج‌ها بر دل آسان گرفت
چنان شد به فرمان یزدان پاک	که اندر بیابان ندیدند خاک
هوا پر ز ابر و زمین پر ز خوید	جهانی پر از لاله و شنبلیله

(فردوسی: ۵۸۹، بیت ۱۹۵۳-۱۹۵۵)

سپس از دریای زره عبور می‌کنند و دریا به فرمان یزدان هیچ موجی ندارد و آرام است و یاریگر سپاه ایران:

ببخشایش کردگار سپهر	هوا شد خوش و باد نمود چهر
گذشتند بر آب بر هفت ماه	که بادی نکرد اندریشان نگاه

(همان: ۵۹۰، بیت ۱۹۸۱-۱۹۸۲)

عبارات «باد نمود چهر» و «بادی نکرد اندریشان نگاه» نشان می‌دهد که باد هیچ آسیبی به کیخسرو نمی‌زند. چرا؟ انگار پیوندی در میان است که ایزدان موکل بر آخشیشان، به کسی که ملحوظ نظر الهه آب یعنی آناهیتاست، آسیبی نزنند. در حقیقت باد از یاری‌کنندگان آناهیتا در حیات‌بخشی محسوب می‌شود. کیخسرو به‌عنوان نماد خیر و رویش، به‌نوعی نماینده آناهیتا محسوب می‌شود. در یشت‌ها آمده است: «از برای من ای زرتشت اسپتمان این اردویسور ناهید را بستای، کسی که از برای او اهورامزدا، باد و

باران و ابر و تگرگ، چهار اسب ساخت همیشه» (پورداوود، ۱۳۷۷: ۲۹۳).

در اسطوره آرش نیز باد به یاری آرش کمانگیر می‌شتابد و تیری را که او پرتاب می‌کند، ایزد باد بر درخت گردو فرود می‌آورد. در حقیقت باد نیز با آرش کمانگیر هدفی مشترک دارد و آن، از بین بردن قحطی و خشکسالی و بازگرداندن حیات و باروری به ایران زمین است.

۳-۳-۸. عمل روحانی برپایی آتشکده

کیخسرو بیش از هر شاه دیگری در شاهنامه، اعمال مذهبی و روحانی انجام می‌دهد. از میان کارهای او، دو کار بیش از همه اهمیت دارد: یکی آنکه بتکده بددینان را که در کنار دریاچه چیچست (دژ بهمن در شاهنامه) قرار دارد، ویران می‌کند و آتش‌های مقدسی در کنگ که در آنجا پادشاهی می‌کرد و بر فراز جبال که میان ایران و توران واقع است، روشن کرد. دومین کار بزرگ وی آن بود که افراسیاب و گرسیوز را که نماد خشک‌سالی و شر بودند، کشت.

برپایی آتشکده به عنوان مکانی مذهبی، از دیگر نشانه‌های عارفانگی کیخسرو است. این دژ در تصرف اهریمنان و جادوگران است و تنها کیخسرو است که می‌تواند با قدرت فراسویی و عارفانگی بر آن‌ها غلبه کند. او با نوشتن نامه و به‌نوعی حرز و دعانویسی و قرار دادنش بر دیوار دژ، آن را ویران می‌کند:

نویسنده‌ای خواست بر پشت زین	یکی نامه فرمود با آفرین
ز عنبر نوشتند بر پهلوی	چنان چون بود نامه خسروی
وگر جادوان راست این دستگاه	مرا خود به جادو نباید سپاه
چو خم دوال کمند آورم	سر جادوان را به بند آورم
وگر خود خجسته سروش اندر است	به فرمان یزدان یکی لشکر است

(همان: ۳۰۲، بیت ۳۶۹۴-۳۷۰۱)

نشانه‌های زیادی در تصرف دژ بهمن وجود دارد؛ نامه نوشتن و بر دیوار دژ درنهادن یادآور دعانویسی دعانویسان در جامعه امروز ایران است. کیخسرو می‌گوید

برای شکست دادن جادوان، نیازی به لشکر و سپاه ندارد و به اذن یزدان و با دعانویسی، دژ جادوان را ویران می‌کند:

چو نامه به دیوار دژ در نهاد به نام جهانجوی خسرو نژاد
همانگه به فرمان یزدان پاک از آن باره دژ برآمد تراک
تو گفتی که رعد است وقت بهار خروش آمد از دشت و از کوهسار

(همان: ۳۰۲، بیت ۳۷۱۵-۳۷۱۹)

این نقش مذهبی کیخسرو به عنوان شاه ایران، از آن جهت است که شاه در واقع موبد هم است. «مطالعه تاریخ کشورهای باستانی نشان می‌دهد که شاه در دوره‌های بسیاری از تاریخ این ممالک، مرکز ثقل همه نیروهای اجتماعی بود و مهم‌تر از همه، مظهر برکت و نعمت و آبادانی بود. مظهر سلامت و بقای جامعه و مظهر روحانیت هم بود» (بهار و شمیس، ۱۳۸۸: ۱۱۲-۱۱۳). همچنان که جمشید می‌گوید: «منم گفت با فره ایزدی / همم شهریاری همم موبدی». یا منوچهر درباره خود می‌گوید: «همم دین و هم فره ایزدی است / همم بخت نیکی و هم بخردی است» و کیخسرو، خسرو موبدان است: «نخواهد مگر خسرو موبدان / که بر ما بود ننگ تا جاودان». همچنین در کتاب آیین شهریاری در شرق آمده است: «در دوره هخامنشیان با آنکه مغان، شاه را همراهی می‌کردند، خود شاه آیین‌های مذهبی را اجرا می‌کرد. در ترموپیل، شاه خودش مراسم جرعه‌فشانی را برگزار کرد. داریوش بزرگ در نقوش نقش رستم آیین آتش را خودش اجرا می‌کند» (کندی ادی، ۱۳۸۱: ۷۴). شاهد مثال دیگر از دینکرد است که می‌گوید: «دین شهریاری است و شهریاری دین است» (هیلنز، ۱۳۸۵: ۱۵۷).

۹. جاودانه شدن کیخسرو

۹-۱. پیوستن کیخسرو به خورشید بر فراز کوه

کیخسرو هم‌زمان با طلوع خورشید و بر فراز کوه ناپدید شده و جاودانه می‌شود. اما چرا کیخسرو برای رفتن به گرودمان و بهشت ابدی، کوه را انتخاب می‌کند؟! چرا هم‌زمان با طلوع خورشید ناپدید می‌شود و چرا برای رسیدن به کوه ابتدا از کنار

چشمه‌ای عبور می‌کند و در آن چشمه، رسم اغتسال را به جای می‌آورد؟ کوه در اساطیر ملل مختلف، مقدس و جایگاه روحانیان است. در داستان کیخسرو نیز می‌بینیم که هوم عابد، بر فراز کوهی به عبادت مشغول است. در حقیقت، کوه به‌عنوان مکانی مقدس که با باروری و عنصر آب و آناهیتا نیز در ارتباط است، کیخسرو را در بستر خود جاودان می‌سازد. چنان‌که کیخسرو بر فراز کوه و به تعبیری در چشمه حیات سر و تن می‌شوید. «کوه در اساطیر ایران جایگاه خدایان و ایزدان بوده (آناهیتا نیز از کوه فرود می‌آید) و دارای ویژگی‌های اسرارآمیزی است و ارتباط معنوی با عالم ماورایی دارد.» (جعفری کمانگیر و مدبری، ۱۳۸۲: ۶۳). نکته مهم دیگری که در این میان وجود دارد، ارتباط کیخسرو با خورشید است.

در حقیقت کیخسرو، خورشید شکست‌ناپذیر و پیروزگر است. یکی از اسامی خورشید، مهر است؛ مهر در اساطیر ایران نقش خدایی دارد و از محبوب‌ترین خدایان باستانی در میان ایرانیان بوده است. پادشاهانی مثل جمشید و فریدون نیز به مهرپرستی معروف‌اند. «با بررسی افسانه‌های ودایی و اوستایی، پهلوی و فارسی می‌توان جمشید را با خورشید برابر دانست. در اوستا، جم و خور هر دو xsaeta هستند که آن را شاهوار یا درخشان معنا کرده‌اند و این همان است که امروزه، در فارسی، در ترکیب‌های جمشید و خورشید باقی مانده است. darsa-Hvare صفت جمشید به معنای خورشیددیار است و جم پسر ویوهونت vivahvant است که خود با خورشید برابر است» (بهار، ۱۳۵۲: ۱۳۱). اشاره شد که کیخسرو با خورشید یا همان مهر پیوستگی دارد؛ محوریت جنبه خورشیدی شاه در تمدن‌های دیگر و از جمله بین‌النهرین نیز ریشه دارد: «در بین‌النهرین، شمش ایزد خورشید است. از جمله صفات بارز این ایزد، قدرت و شهامت بود که بر شب چیره گشت و زمستان را گریزند» (ژیوان و همکاران، ۱۳۸۲: ۷۴-۷۵)؛ یعنی درست همان کاری که کیخسرو در ارتباط با افراسیاب انجام می‌دهد.

ضمن اینکه خورشیدبودگی کیخسرو نشانه‌ای بر جاودانگی و نامیرا بودنش است: «خورشید در بعضی از مناطق رمز بی‌مرگی و رستاخیز است. در بعضی روایات آمده

که خورشید، شب هنگام به سرزمین مردگان فرود می آید و راهبر جان‌ها در قلمروی دوزخ می شود و مانند ماراتون بامدادان آن‌ها را به سرزمین روشنایی روز می‌رساند» (دوبوکور، ۱۳۷۳: ۸۰-۸۱). می‌توان معنادار بودن ریشه نام کیخسرو را که به خور یا کور مربوط است، در اینجا به خوبی مشاهده کرد: «خورشید همواره مظهر عمر جاویدان و شکوه و جلال سلطنت شمرده شده است، تا آنجا که تاج پادشاهان همواره دارای کنگره یا شعاع نور یا بال بوده است» (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۳۴۵). بنابراین می‌توان گفت که کیخسرو هم‌زمان با طلوع آفتاب، برای دستیابی به عمر جاودانه، به خورشید می‌پیوندد. در متون عرفانی، جایگاه خورشید در آسمان چهارم است و حضرت عیسی (ع) نیز که عمر جاودانه دارد، در این طبقه از آسمان و در کنار خورشید جای دارد.

۲-۹. عمر جاویدان کیخسرو

کیخسرو در چشمه، سر و تن می‌شوید و با طلوع خورشید ناپدید می‌شود:

چو بهری ز تیره شب اندر چمید کی نامور پیش چشمه رسید
بر آن آب روشن سر و تن بشست همی خواند اندر نهان زند و اُست

(فردوسی: ۶۱۸، بیت ۳۰۲۱-۳۰۲۲)

در اینجا با یک ساختار و نظام نشانه‌ای مواجهیم؛ اعداد، چشمه، کوه و شیوه سفر کیخسرو، نظامی ساختمند و حاوی نشانه‌های اساطیری است. شمیساً در این باره می‌نویسد: «در داستان کیخسرو، آنجا که به کوهی می‌رود و ناپدید می‌شود، دو نکته اساطیری قابل استنباط است: نخست اینکه او درخت سرو است که در مذهب کهن درخت پرستی مورد پرستش بود، و به کوه پر از برف یعنی زادگاه نخستین خود بازمی‌گردد. دوم اینکه کیخسرو خورشید (مهر) است که نخست در چشمه ناپدید می‌شود و سپس از کوه سر برمی‌زند. جای خورشید یا در آب است یا در کوه، لذا وقتی که یاران از یافتن کیخسرو در کوه ناامید می‌شوند، دوباره به دور چشمه بازمی‌گردند. به درون چشمه درود می‌فرستند چون کیخسرو که قبلاً در آن شست‌وشو کرده بود همان‌جاست. حال آنکه شاه جهان به‌ظاهر از آنجا رفته بود. بر اساس شستن کیخسرو

خود را در چشمه یادآور آیین‌های مغتسله (منداییان) است که بعدها به صورت رمز وارد شعر عرفانی فارسی شد:

شست‌وشویی کن و آنگه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
(حافظ، ۱۳۹۵، ۴۵۳)

جالب است که اسم کنیزان کیخسرو هم اسم‌هایی چون ماه‌آفرید و خورشیدچهر است. کیخسرو در شاهنامه همچون جمشید به خورشید مربوط است» (شمیسا، ۱۳۹۷: ۴۲۴). در نهایت سفر کیخسرو با طلوع خورشید آغاز می‌شود و به نوعی به ایزد مهر می‌پیوندد. هرچند خودش می‌گوید که سروش قرار است او را در این مسیر پیش ببرد، بعضی از پژوهشگران سروش را در اینجا مهر دانسته‌اند: «در اینجا منظور از سروش، همان مهر است» (همان: ۴۲۰). کیخسرو به همراهانش می‌گوید:

چو خورشید تابان برآرد درفش چو زرآب گردد زمین بنفش
مرا روزگار جدایی بود مگر با سروش آشنایی بود
(فردوسی: ۶۱۸، بیت ۳۰۱۸-۳۰۱۹)

۱۰. نتیجه‌گیری

بنا به پژوهش‌های پیش از این و تحقیقاتی که نگارندگان این پژوهش داشته‌اند، کیخسرو با وجود داشتن مقام شاهی، مانند دیگر شاهان رفتار نمی‌کند. او رفتار، کردار و پندار متفاوتی دارد و در هر سه این موارد به کمال نیک است. با خوانش سطر به سطر داستان‌های مربوط به کیخسرو در شاهنامه بر اساس رهیافت نشانه‌شناسی، به نتایج زیر رسیدیم:

- نام مسماست و در اساطیر از اهمیت زیادی برخوردار است. تا جایی که اگر کسی بتواند نام درست یک شخص را بر زبان جاری سازد، قادر است به عنوان سرور و صاحب، او را به اطاعت وادارد. این امر در شاهنامه هم به خوبی نمایان شده است. ریشه نام کیخسرو به دو مسیر هدایت می‌شود: یکی کور و خور و خورشید و دیگر هوسروه و نیکنام. برای هر دو مورد، در شاهنامه نشانه‌هایی وجود دارد که می‌تواند

درستی‌شان را تأیید کند. با توجه به اینکه مذهب مهر دارد و ارتباطی با آب و الهه آب یعنی آناهیتا دارد، ناپدید شدن در خورشید و پیوستن به خورشید و جاودانه شدن و نقش ایزدی خورشید که در شاه تجسد یافته است، تأییدی بر نظریه‌ای است که ریشه نام او را به خور و کور و کوروش و در نهایت خورشید می‌رساند. همچنین پیوستن کیخسرو به خورشید نیز به نوعی رسیدنش به خانه خورشید در آسمان چهارم است؛ جایی که عیسی مسیح خانه دارد. کسی که در دیدگاه بعضی از فرقه‌های مسیحی نمرده و رجعت خواهد چون از جاودانان است. کیخسرو در *اوستا* هم از جاودان است.

– همچنین اعمال و کردار نیکوی کیخسرو همچون توصیه به دستگیری از زنان و کودکان، آباد کردن ویرانی‌ها، نیکی به دیگران حتی اگر دشمن شماره یک باشد و... نشانه‌هایی از معنای نام کیخسرو است آنجا که بعضی از پژوهشگران معتقدند که خسرو یعنی نیکنام و هوسروه به معنای خوب سروده شده.

– کیخسرو شاهی با منش و رفتار عارفانه و زاهدانه است. محققان زیادی از قدیم تا امروز بر منش عرفانی کیخسرو تأکید دارند. او همچون عارفان خلوت‌گزینی می‌کند، اوراد و نیایش‌های بی‌شماری دارد و بیش از هر شاه دیگری اعمال مذهبی انجام می‌دهد. از بنا کردن آتشکده گرفته تا نابود کردن کاخ دیوان و اهریمنانی که دشمنان دینداران هستند. دیگر ویژگی کیخسرو که منش عارفانه‌اش را برجسته می‌کند، دنیاگریزی و پشت پا زدن به دنیا و مافیهاست. تا جایی که پادشاهی را به کناری می‌نهد و رسیدن به وصل یزدان را بر ماندن در این دنیا و افتادن در دام گناه و بزه‌گری، ترجیح می‌دهد.

– در *شاهنامه*، سروش به عنوان پیام‌رسان خدایان، بیشترین ارتباط را با کیخسرو دارد؛ چه مستقیم و چه غیرمستقیم و از طریق دیگرانی چون گودرز، پهلوان بزرگ ایران و هوم که عابدی دنیاگریز و عبادت‌پیشه است. همین ارتباط هم بر ریشه‌های مذهبی و عارفانگی کیخسرو تأکید دارد و هم اینکه او به نوعی تافته جدابافته است. او شبیه هیچ کس نیست و هیچ کس هم شبیه او نیست. حتی سرداران سپاهش هم از رفتار و اعمالش متعجب هستند و حتی پیر فرزانه و خردمندی چون زال، دلیل رفتار و

کناره‌گیری‌اش از پادشاهی را هضم نمی‌کند.

- کیخسرو نیکزاد است و خیر بزرگ است و خویشکاری‌اش این است که بزرگ‌ترین شرّ و قدرترین دشمن دیرینه ایران را از بین ببرد. او به این جهان می‌آید تا خویشکاری‌اش را ادا کند و سپس به سرای جاویدان برگردد. هیچ کس جز او نمی‌تواند چنین کاری کند و کشتن افراسیاب خویشکاری کیخسرو است. او از ابتدا خوب سروده ساخته شده و نیکنام مطلق است و هیچ خللی بر نیکنامی‌اش وارد نیست. - کیخسرو به‌عنوان یک عارف کامل، مستجاب‌الدعوه است. او از علم غیب هم برخوردار است. قدرت شفاگری دارد و نیروها و ایزدان آب، باد و خاک یاریگران او در مواقع مختلف هستند. او ابزارها و اوراد و ادعیه‌هایی دارد که کافی است آن‌ها را به کار بگیرد تا آخشيجان به استطاعت از او برخیزند. گسته‌م زخم‌دیده را به‌نوعی زنده می‌کند. از وجود بیژن در چاه افراسیاب خبر می‌دهد. کیخسرو یک شاه‌موبدپزشک است. همه این نقش‌ها هم ارتباط تنگاتنگی با ریشه‌های نامش دارند. کیخسرو دژ اهریمنان را به یاری دعانویسی نابود می‌کند و به جایش آتشکده را که نمادی مذهبی است، می‌سازد.

- رنگ سفید در ارتباط با کیخسرو هم در ارتباط با برف و هم از رنگ جام‌های که هنگام نیایش بر تن می‌کند، برجسته است. سفید رنگ گذر است و کیخسرو در یک هنگامه برفی به کوه می‌رود و به سرای جاویدان می‌شتابد. همچنین رنگ جامه سپیدش یادآور جامه سیاوش هنگام گذر از آتش است که به‌نوعی آیین تطهیر به‌شمار می‌رود. هر دو قرار است به ملاقات پاکی مطلق بروند. به دیدار بیرنگی بی‌انتها. بنابراین باید سپید بر تن داشته باشند.

- اعداد هم در ارتباط با کیخسرو وجه نشانگی بارزی دارند. پنج پهلوان به همراه کیخسرو هستند که هر پنج نفر در برف جان می‌سپارند. پنج را عدد وصلت الهی می‌دانند. هم برای پهلوانان و هم برای کیخسرو این عدد، جالب توجه است. همچنین گئو هفت سال به دنبال کیخسرو می‌گردد و کیخسرو هفت شبانه‌روز خلوت‌گزینی می‌کند. عدد هفت، عدد مقدس در میان اغلب ملل جهان است و عدد تکامل به شمار می‌رود.

– کیخسرو ارتباط گسترده‌ای با آب دارد؛ این ویژگی هم در ایزدِ نباتی بودنش ریشه دارد و هم در طهارت روحی و جسمی‌اش. در خوابِ گودرز همچون ابر باران‌زایی نمایان می‌شود و بزرگ‌ترین دشمن ایران و دیو خشکسالی یعنی افراسیاب را از بین می‌برد. او مذهب مهری دارد و رسم اغتسال را بارها به جا می‌آورد. در نهایت هم با شست‌وشو در چشمه به کوه می‌رود و در شعاع آفتاب ناپدید می‌شود. هنگامی که از توران به ایران عزیمت می‌کند هم باید از آب بگذرد، چون باید تعمید و تطهیر شود تا به تولدی نو برسد؛ چون باید مسئولیتی همچون شاهنشاهی را بر عهده بگیرد؛ مسئولیتی که برای کیخسرو در پادشاهی صرف خلاصه نمی‌شود و او همهٔ مقام‌های مربوط به رؤسای یک جامعه در دنیای باستان را بر عهده دارد.

منابع

- آمده گاسکه (۱۳۹۰)، پژوهش در کیش و اسرار میترا، ترجمهٔ جلال ستاری، تهران: میترا.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸)، «سیاوش، مسیح و کیخسرو (مقایسه‌ای تطبیقی)»، پژوهش‌های ادبی، سال ششم، شمارهٔ ۲۳، ۴۴-۹.
- احمدی، بابک (۱۳۷۱)، ساختار و تأویل متن، تهران: نشر مرکز.
- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، اسطوره بیان نمادین، تهران: نشر سروش.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۴)، اسطوره، رؤیا، رمز، ترجمهٔ رؤیا منجم، تهران: نشر فکر روز.
- بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل (۲۰۰۳)، صحیح بخاری، عمان: شیخ الاسلام احمد جام.
- بهار، مهرداد و شمیسا، سیروس (۱۳۸۸)، نگاهی به تاریخ و اساطیر ایران باستان، تهران: نشر علم.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۸)، از اسطوره تا تاریخ، ویراستار: ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: نشر چشمه.
- — (۱۳۵۲)، اساطیر ایران، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- — (۱۳۸۷)، پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و پاره دوم)، ویراستار: کتیون مزدپور، چ ۷، تهران: نشر آگه.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۰)، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، تحقیق پرویز اذکابی، تهران: میراث مکتوب.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۷۷)، یشت‌ها، تهران: نشر اساطیر.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۰)، تاریخ ایران باستان، چ ۵، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- جعفری کمانگیر، فاطمه و مدبری، محمود (۱۳۸۲)، «کوه و تجلی آن در شاهنامه فردوسی»، فصلنامه

پژوهش‌های ادبی، شماره ۲، ۷۲-۶۳.

- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۵)، دیوان، بر اساس تصحیح غنی و قزوینی، تهران: نشر پیام عدالت.
- خاتون‌آبادی، افسانه (۱۳۹۰)، «کیخسرو در آیینه ادبیات شرق و غرب»، نشریه ادبیات تطبیقی، سال دوم، پیاپی ۴، ۵۵-۳۰.

- خاقانی، افضل‌الدین (۱۳۷۵)، دیوان/شعار، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، تهران: نشر مرکز.
- دوبوکور، مونیک (۱۳۷۳)، رمزهای زنده جهان، ترجمه جلال ستاری، چ ۱، تهران: نشر مرکز.
- رضایی خسروی، فریبا و همکاران (۱۳۹۷)، «تحلیل شخصیت از خود فرارونده کیخسرو بر اساس نظریه ویکتور فرانکل»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۵۲، ۲۰۹-۱۸۱.
- رضی، هاشم (۱۳۶۳)، اوستا، تهران: سازمان انتشارات فروهر.
- _____ (۱۳۸۰)، حکمت خسروانی، سیر تطبیقی فلسفه و حکمت در ایران باستان، چ ۲، تهران: انتشارات بهجت.

- سجودی، فرزانه (۱۳۹۰)، نشانه‌شناسی (نظریه و عمل)، تهران: نشر علم.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۹۷)، مجموعه مصنفات شیخ/شرق، تصحیح سید حسین نصر، چ ۳، تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، انواع ادبی، ویرایش سوم، چ ۹، تهران: نشر فردوس.
- _____ (۱۳۹۷)، شاه‌نامه‌ها، تهران: هرمس.
- _____ (۱۳۸۷)، «درخت سیاوش» آفتابی در میان سایه‌ای (جشن‌نامه استاد بهمن سرکاراتی)، به‌کوشش علیرضا مظفری و سجاد آیدنلو، تهران: نشر قطره.
- شوالیه، ژان و گربران، آلن (۱۳۸۸)، فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقیق سودابه فضاییلی، چ ۲، تهران: جیحون.

- عطار، فریدالدین (۱۳۶۸)، منطق الطیر، تصحیح سید صادق گوهرین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- غلامزاده، داوود (۱۳۸۹)، «بازنمایی اسطوره صعود در شاهنامه فردوسی»، بوستان ادب (علوم اجتماعی و انسانی شیراز)، شماره ۲، ۱۱۷-۱۰۳.

- ژویان، ف. و همکاران (۱۳۸۲)، اساطیر آشور و بابل، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، چ ۱، تهران: نشر کاروان.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، شاهنامه، به‌کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فریزر، جیمز جرج (۱۳۸۷)، شاخه زرین (پژوهشی در جادو و دین)، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه.

- قائمی، فرزاد (۱۳۸۹)، «تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه بر اساس روش نقد اسطوره‌ای»،

- پژوهش‌های ادبی، سال هفتم، شماره ۲۷، ۷۷-۱۰۰.
- قبادی، حسینعلی و خسروی شکیب، محمد (۱۳۸۶)، *آیین آینه؛ سیر تحول نمادپردازی در فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- کمبل، جوزف (۱۳۹۵)، *قهرمان هزارچهره*، چ ۷، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: نشر گل آفتاب.
- کندی ادی، سموئیل (۱۳۸۱)، *آیین شهریار* در شرق، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- گرجی، مصطفی و محمدی مبارز، حسین (۱۳۹۳)، «بررسی تطبیقی سه شخصیت اسطوره‌ای تاریخی کیخسرو، کوروش و ذوالقرنین»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال یازدهم، شماره ۴۴، ۱۶۷-۱۹۷.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۰)، *هنر ایران در دوران پارتنی و ساسانی*، ترجمه بهرام فره‌وشی، چ ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گیرو، پیر (۱۳۸۷)، *نشانه‌شناسی*، ترجمه محمد نبوی، تهران: نشر آگاه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۷۳)، *حلیه المتقین*، قم: انتشارات هجرت.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۸۲)، «کیخسرو فرهمند به روایت فردوسی و سهروردی»، پژوهشگاه علوم انسانی، شماره ۳۷، ۸۵-۱۰۲.
- معین، مهدخت (۱۳۶۴)، *مجموعه مقالات دکتر محمد معین*، ج ۲، چ ۱، تهران: نشر معین.
- مهین‌فر، سیاره (۱۳۸۲)، *اسطوره - حماسه ضحاک و فریدون*، تهران: نشر قصه.
- موحد، صمد (۱۳۸۴)، *نگاهی به سرچشمه‌های حکمت اشراق و مفهوم‌های بنیادی آن*، تهران: طهوری.
- مولوی، جلال‌الدین بلخی (۱۳۸۳)، *مثنوی*، تصحیح رینولد نیکلسون، چ ۱۱، تهران: نشر بهراد.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۷)، *اسطوره متن هویت‌ساز*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- نجومیان، امیرعلی (۱۳۹۴)، *نشانه در آستانه (جستارهایی در نشانه‌شناسی)*، تهران: فرهنگ نشر نو با همکاری نشر آسیم.
- نورآقایی، آرش (۱۳۸۷)، *عدد، نماد، اسطوره*، ۱۱۵، تهران: نشر افکار.
- واحد دوست، مهوش (۱۳۸۷)، *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه*، چ ۲، تهران: سروش.
- والری، فرانس ماری کومون (۱۳۸۳)، *ادیان شرقی در کافرکیش رومی*، ترجمه تیمور قادری، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل (وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی).
- همدانی، امید (۱۳۸۸)، «حماسه، اسطوره و تجربه عرفانی خوانش سهروردی از شاهنامه»، فصلنامه نقد ادبی، سال دوم، شماره ۷، ۱۳۷-۱۶۲.
- هیلنز، جان (۱۳۷۳)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چ ۳، بابل: نشر چشمه و آویشن.